



هفته نامه

رهائی

سال دوم شماره ۶۰

پنج شنبه ۲۵ دی ماه ۱۳۵۹

پهنا ۲۵ ریال

در این شماره :

- مصاف تعیین کننده
- آزادی سازمانها، گروهها، احزاب و ...
- بازگشائی دانشگاهها ...
- قصاص و مقررات آن (۳)
- جمهوری اسلامی و مسئله تورم
- بنده بازی بی سرانجام بین جناحها
- چند پاسخ
- در حاشیه رویدادها

مصاف تعیین کننده

حزب جمهوری در تدارك قبضه کردن کامل قدرت

چندین هزار نفری از مخالفین توسط جناح مکتبسی حاکم وجود دارد. اینها همگی چه کوششهای رسمی و چه کوششهای غیر رسمی حزب حاکم دلائل بسیار حرکتی پرشتاب دارد که ما آنرا تدارك حزب جمهوری اسلامی برای مصاف تعیین کننده مینامیم. تداركی که آغازش به روزهای اول بعد از قیام باز میگردد. تداركی که سرکوشها و تهاجمات فعلی فقط آغازی برای "حمله" نهایی است.

ترکیب در کابینه حاکمیت پس از قیام - بورژوازی "لیبرال" - خرده بورژوازی سنتی - تقسیم متخصی را در قدرت بوحسب آورد.

رهبری اقتصادی در دست بورژوازی ورهبری سیاسی عمدتاً در دست خرده بورژوازی سنتی قرار گرفت. اما این تقسیم کار استثنائی که پیش از هر چیز بنانه عدم آمادگی هر یک از بخشها برای اعمال سلطه کاملاً نبود، نه قادر بود که توازن لازم را در معادله درونی قدرت ایجاد نماید و نتوانست به سرعت رشد فزاینده مبارزه سیاسی جاری در جامعه و خواستههایی که میام بهمن ماه اساساً برای جامد عمل پوشانیدن به آن شکل گرفت، جواب دهد. عدم ایستادگی تاریخی و متخصی

رهبری این دو بخش، و لاینحل ماندن مشکلات و معضلات اولیه مردم در زندگی اجتماعی و همچنین وجود نیروهای مترقی در جامعه، چنان شرائطی را بوجود آورده بود که این تقسیم بندی اولیه سرعت محسوس گردید. وحدت تاریخی قبل از قیام جای خود را به ائتلاف شکننده پس از قیام داد که

کدر مواجعه با کوچکترین مانع سرعت جای خود را به اختلافات شدید میداد. در حقیقت به هم خوردن توازن معادلات قدرت در جناحهای حاکم نه صرفاً در مانی سیاسی رهبران این دو جریان در حاکمیت و منافعی که این دو بخش را در مقابل یکدیگر قرار میداد، و نه صرفاً ناشی از مبارزه ای که آنها به در جامعه توسط نیروهای مترقی دامن زده میشود، بلکه علاوه بر آن بعلمت مبارزه طبقاتی

بود که بصورت بطی و کند در طبقه حاکم در جریان بود. آن سیل خروشان که بسیاری از نوکیشان قدرت - پرست، و بسیاری از مدعیان رهبری را در زیر پای قدمهای سنگین و خردکننده خود له کرد و شرائطی را بوجود آورد که خالقین و رهبرانی که بسیاری بوده ها پیشین ارش قائل نبودند در مقابل همین توده مانم زده گردیدند. شرائطی که دیگر نتوان تحمل آن تقسیم کار ابتدائی در حاکمیت را ندارد. عدم توازن در قدرت حاکم به عبارت دیگر آن عامل مهمی که در بهم خوردن موازنه در قدرت حاکم و همچنین صف بندی سیاسی در جناح بورژوازیون

حرکات سیاسی روحانیت حاکم و حزب جمهوری اسلامی در هفته های اخیر شامل یک سلسله حرکات تهاجمی به مواضع اساسی قدرت جناح دیگر بود. این جناح با در دست داشتن کابینه - قوه اجرائیه - مجلس - قوه مقننه و شورایی عالی قضائی - قوه قضائیه میگوید تا دیگر ارجاهای اجرائی - کسسه عمدتاً دارای اهمیت نظامی هستند و در اختیار قرار گیرد. تصویب لایحه مربوط به ادغام بهیچ (مستضعفین) که در برگیرنده ارتش بیست ملیون نفری است در سپاه پاسداران، یکدست کردن شورائی فرماندهی سپاه پاسداران - که معنی اش را در قطعنامه سمیاب محرابه سپاه یافتست و همچنین زمزمه های ناراضی از ارتش که در تلگراف بر معنی آیت الله منتظری به زعمای مذهبی در اهواز باز کردید از جمله اقدامات رسمی است که حزب جمهوری اسلامی و روحانیت برای قبضه کردن قدرت نظامی در سرنا سرکشوردان دست باز کرده اند. علاوه بر این کوششهای رسمی که آشکارا انجام می پذیرد، و همانطور که اشاره شد هدفش بدست آوردن سهم بیشتری از قبضه قدرت زمینه نظامی است. توطئه ها و حرکات مشکوک دیگری نیز توسط حزب جمهوری اسلامی انجام یافته است که در حقیقت "مکمل" این حرکات رسمی است. این حرکات مشکوک عمدتاً حول تعقیب و شناسائی مبارزین، ورود اسلحه قاچاق به ایران و مسلح کردن اوباش و دستجات وابسته به حزب و ایجاد جو متشنج در سرنا سرکشوردان است. هم اکنون دستجات وابسته به حزب با وارد کردن اسلحه از لبنان توسط

رؤسای دوست قاتل رهبران خلق ترکمن و مسئول تداركات سپاه پاسداران و رابط این سپهسالار در بیروت که اخیراً فقط یک فقره از ارز ارسال می برای او فرستادید به تسلیم بیرونی رسمی و غیر رسمی خود مشغولند. خانه های امن بطور غیر رسمی در اکناف کشور برپا گردیده است و علاوه بر تعقیب و دستگیری و شکنجه مبارزین و نفیقه مهم علامت گذاری خانه های "مشکوک" به آنان و اگذار شده است. مثلاً در تهران محلات عمده بطور متناوب در زیر پوشش بازرشی ما موربسن امنیتی رژیم قرار دارد. کمشهای آموزشی اختصاصی علی آید، دهات اطراف کرج و... همچنین بهیچ فعالیت های خود ادامه میدهند و گروههای اجیر شده در اطراف و اکناف کشور علی الخصوص در صفحات شمال به حادنه آفرینی و ایجاد تشنج مشغولند. محافل لیبرال، همه جا صحبت از توطئه کودتای سپاه پاسداران در روز وحدت دانشجو و روحانیت مینمایند و اخبار متعددی مبنی بر تهیه یک لیست

موثر بوده ، همانا ادامه یافتن مبارزه اجتماعی بوده است که عمدتاً بصورت سازمان نیافته در جامعه عمل می نمود . مادر اینجسا مختصرابه شمه ای از آنچه بشکلی غیر عریان خود را نشان داده است ، اشاره خواهیم نمود .

دلایل متعدد تاریخی و سیاسی ، منجمله چگونگی شکل بندی طبقاتی در جامعه ، ساختار سیاسی حاکم در زمانهای دور و نزدیک ، عدم وجود یک رابطه منطقی و تکاملی بین حرکات و احزاب سیاسی ، عدم وجود مبارزات دوره ای و همچنین ضعف های سنتی حاکم بر سازمانهای سیاسی ایران از جمله عواملی است که به شکل گیری مبارزه سیاسی توده ای در ایران بمعنای رایج کلمه - مبارزه ای مشخص و آگاهانه - نیتا می دهد است . بطوریکه مسسما امروزه در ایران نه با احزاب و سازمانها و گروه ها ای که بمعنی اخص کلمه بتوان از آن باقیست طبقاتی آن جریان را دریافت مواجه هستیم و نه با جریانات خود انگیزه توده ای در سطح وسیع . بعبارت دیگر مبارزه طبقاتی در جامعه ما لزوماً خود را در شکل سازمانی آن - آگاهانه در احزاب یا حتی خود بخودی در سازمانهای صنفی - طبقه ای مشخص بروز نمیدهد بلکه عمدتاً و در مقطع فعلی بصورت حرکات گاه اعتراضی و گاه بطبیعی طبقات و اقشار اجتماعی واقعیت خویش را به نمایش میگذارد . از اینرو بررسی چگونگی این شکل بندی در تبیین وقایع ایران از اهمیت بسزائی برخوردار است . و این امر بخصوص خود را در جریاناتی که سن بهم پیوسته طولانی مبارزاتی آنان را یکدیگر متصل نمینماید مشهود میگرد . در حقیقت ما با شکل ویژه ای از مبارزه طبقاتی روبرو هستیم . مبارزه اجتماعی نه لزوماً در مجاری احزاب و سازمانهای وسیع توده ای و نه در تشکلهای صنفی ادامه پیدا میکند ، نه طبقات برشد کافی اجتماعی خود با شکل شده اند و نه ساختار سیاسی استبدادی اجازه تکامل مبارزه طبقاتی در اشکال مرسوم را میدهد . برای اثبات این ادعا میتوان به مبارزات روزمره مهمترین و تعیین کننده ترین بخشهای اجتماعی - زحمتکشان در ایران بعد از مقطع قیام اشاره نمود . مادر دوران بعد از قیام مبارزات گاه تند و گاه خروش کارگران شاغل مواجه هستیم ، کم کاری ، اعتصابات محدود ، ایجاد دشواریهای "اسلامی" و غیر اسلامی ، اخراج کارفرمایان ، مبارزه برای سود ویژه ، از جمله مجاری بروز این پتانسیل در جوامع کارگری است . درست است که خود این مبارزه دارای افت و خیزهای فراوان بوده است و هیچگاه حتی به یک مبارزه اتحادیه ای اعتلا نیافته است و حتی در مواردی نیز به قبول رهبری اسلامی تن در داده ، اما این نیز درست است که صرف وجود همین مبارزه پراکنده عامل مهمی در کنار عوامل دیگر در پراکندگی نیافتادن چرخ تولید جامعه و از آنجا عدم تثبیت حاکمیت بوده است . کاهش بازده در تولید کارخانه ها حتی در مواردی که قطعات یدکی و مواد بحتاً اولیه در داخل تامین میگردید ، و اختلال عمدتاً ناآگاهانه در پروسه تولید ، از جمله نتایج بود که این حرکات بطلی و خود انگیزه و پراکنده در جامعه بعد از قیام بوجود آورده است . علاوه بر مبارزات

کارگران شاغل ، میتوان به مساله ای مبارزات کارگران بیکار اشاره نمود . مبارزات ای که هنوز در شرایط جنگی ادامه می یابد و خود طلایه دار مبارزه ای حدوداً ۵ میلیون بیکار در جامعه بحرانی ایران است . مبارزه ای که از "ارتش ذخیره ای کار" نیرویی نسبتاً مجرب و آگاه میسازد . در میان دهقانان و حتی اقشار ناآگاه آنان نیز حرکات اعتراضی مشابهی ملاحظه میگرد . مادری امسال زمینداران بزرگ در مناطقی که حاکمیت دولت در آن متزلزل بود - کردستان - تصرف عدوانی زمینهای مالکین بزرگ و حتی در مسواری ضبط محصولات زمینهایی که قبلاً توسط نهادهای حاکم به تصرف درآمده است ، از جمله این حرکات در میان اقشاری است که سالهای سال در رکود سیاسی - بسر رده اند . چگونگی تاثیر این حرکات را میتوان در کمبود تولیدات کشاورزی و نتیجتاً افزایش بهای تولیدات و مایحتاج اولیه مشاهده نمود . مجموعه حرکاتی که اگر چه در اینجا بطور مختصر و در حد یک اشاره بیان گردید ولی در حقیقت ، نشان دهنده دامنه ای وسیع و عمیق نیرویی است که در راستای منطق تاریخ عمل مینماید .

وجود این حرکات در بطن جامعه ای که اساساً بر پایه ای ارزشهای اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری بنا گردیده ، و همچنین وجود اقلیتهای مختلف قومی که دریافتشان از شعار "استقلال" و "آزادی" بمنابهای شعارهای اساسی قبل از قیام ، دریافتی مترقیانه است . وجود ملیتها با برداشتی از اسلام (تسنن) ، که حاکمیت شیعیان بمنابهای یک فرقه مذهبی را مردود میشمارد و ایضا وجود حاکمیت مسلمان بی لیاقتی که ایدئولوژی حاکم بر آنان تشیع - در تناقض بسیار مناسبات اقتصادی است که بر آن حکمرانی مینماید ، و همچنین وجود نیروهای سیاسی و مترقی در جامعه ، چنان شرایطی را بوجود آورده است که هنوز بعد از گذشت دو سال از قیام بهمن ماه ما با پستک شهری سیاسی که بتواند و نه اینکه نخواهد - جانشین قدرت از دست رفته ی آریا مهریسم باشد روبرو نیستیم .

خلاء قدرت

مسیر حوادث بمعنای وجود مبارزه نهفته طبقاتی ، وجود مبارزه ای سیاسی در جامعه ، عدم تطابق روبنای اسلامی و ساخت سرمایه داری در ایران و همچنین مجموع شرایط بین المللی و منطقه ای تاکنون اجازه نداده است که جناحهای حاکم چه در مقابل یکدیگر و چه در مقابل سیر حوادث بتوانند "و نه انی" خود را حفظ نمایند و مجبور به عقب نشینی در مقابل مردم و در مقابل یکدیگر گردند .

امروز بهر حال خوردن تعادل در حاکمیت بخصوص با در نظر گرفتن و خاست اوضاع اقتصادی ، و مشکلات و معائب

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان ، حامی سرمایه دار

وانگیزه‌های ملکوتی شان اجازه دهند از مسند قدرت دفاع خواهند نمود و در صورت لزوم بشکلی گسترده به اسلحه پناه خواهند برد.



و اصلاً بورژوازی نه از بدست گرفتن تسلیح و بیا کردن تعلیم آباء دارد، و نه از گنبدن اسلحه بر روی تمام کسانی که مالکیت نامحدود و غیر مشروع و خصوصی او را به صاف بخلبند. بورژوازی به فراست دریا عتبه است که دیگر تکریم و خضوع در مقابل "رهبران فقهی" آنچنان جایز نیست پس میباید به آنان نیز تعرض نماید. میدانند که سه سفول یازرگان کارگران پرورنده‌اند به سبب در مقابل آنان نیز باید آماده باشد. و از همه بدتر بورژوازی میداند که امروزه همه مسلحند، چه کاسب کاران خرده‌پا و چه کارگران بررو و کمونیستهای مدافع آنان. بورژوازی ایران تحارب دیگر "دولتهای موقت" و در "کنار" را در سطح جهان دیده است از امکان نفوذ سرخ‌ها. هماغذر میسرند که جن آریسم‌الله. بنی صدر هم سرپرست غماشکیز بنایاوت را می‌داند، و بجای لجاجت با بورژسها همسویی بسا سرات خویشان سلطنت طلب همچون فلاحی را تجویز می‌نماید. او میداند که ارتش امروز کوشش بزرگ تشبیت مجدد نظم است و کوبیده‌ی رادیو منظر اعلان بیانییدی شماره‌ی بیستیک. او تجربه‌ی گرنسکی را نیز خوانده است. فرار او از کاج زمستانی را هنوز مخاطبش دارند و از ایشرو او نیز "بیکار" نشستنی است. مگر به آنکه هر او بود که مرکب من محرا و گردستان را به کلوله و سوب‌سند و از دست زدن بهیچ جنایتی در مقابل مردم میباید خاسنه رو نگرداند. مگر او نبود که در راس لنگر اوباش به دانشگاه یورش میسرورد. آری بنی صدر نیز میدانند قافیه تنک‌اسست و میدانند که چگونه خود را برای سیرد نهایی آماده کنند.



بدستلرینی مشاهده می‌شود که شرایط حاکم سیاسی بر ایران سبب منشیج است. حاکمیت ما در بهادامدی و غیر در شرایط فعلی نیست. هر جناح حاکم، دیگری را مسئول عدم تشبیت حاکمیت میداند، و دعوی قدرت حاکمیت به نقاط خادی نزدیک شده است. هر گوشه از ایران شاهد حوادث بهیچ است. روری نیست که اوباشان خلافت خود را به سبب نیروهای متروقی افزاینده دهند. شمال کشور در حالی متشنج میسر میسرورد، گردستان فیرمان خود را برای مقابله در مقابل یورش نهایی ارتجاع و سرمایه‌داری آمیخته می‌نماید. اصفهان، مشهد، تبریز ... در خود میجوشند. خشم زحمتکشان نسبت به حاکمیت فرونی می‌باشد و همه در تدارک یک میسرورد تشبیت کنندند.

بقیه در صفحه ۴۱

ناشی از خنک، قدرت یافس ارتش و همچنین مفتضح شدن روحانیون حاکم در چشم مردم، بعد جدیدی می‌یابد. بطوریکه روحانیت و "اسلام عزیز" از هر دو سوی - به سبب سوزاری و زحمتکشان - مورد اعتراض قرار میگیرند. و این موج مزاینده‌ی ضد روحانیت باز در لحظه‌ای شدت می‌یابد که هیچک از طبقات اجتماعی جامعه - بورژوازی و پرولتاریا - امکان قدرت یابی کامل در حاکمیت را ندارند. خنک قدرت توسط "لیبرالها" و روحانیت بشکل دیگری بروز می‌نماید. هر یک به تنهایی خواستار قدرت هستند اما هیچک نیز به تنهایی قادر به قدرت نمی‌باشند و از آن مهمتر دیگر قادر به تحمل یکدیگر نیز نمی‌باشند. ایشان دو سوال تجربه‌ی قدرت مشترک را آزموده‌اند و می‌بردم نیز تجربه‌ی هر دو را چه بشکل دولت موقت، چه بشکل "خط امام" چه بصورت فرماندهی کل قوا و چه بصورت دولت مکتبی برای تعیین دیده‌اند.



روحانیت تشیع بعد از ۱۲۰۰ سال انتظار، بعد از سالها سکوت و محاشات، بعد از خیانت‌های مکرر به جنبش مردمی، اکنون امکان آفرای عتبه است که در عرصه‌ی قدرت حوالنگاهی برای خویش بیاید. این روحانیت با تظاهر به دفاع از منافع "مستضعفین"، بدستلر خویش خیل از اصناف و اقشار خرده‌پا را دارد که در توتلیس و توزیع عهد عتیق نقش داشته‌اند و امروز سنا سنا سنا سرمایه‌داری حاکم و احتمال تحول اجتماعی آینده‌ی آنان را به نامودی نهید عتبه‌اند. این آبات نظام، خرده‌نولسدگسندگان و باراریتی کوچکی را به همراه دارند که میخواهند در مقابل هر آنچه زندگی محتر سرمایه‌دارانه‌ی آنان را نهید عتبه‌اند چه سرمایه‌ی بزرگ و چه پزیده‌ی کفر آلود مالکیت اجتماعی - مقاومت کنند. جامعه "عدل و قسط اسلامی" آنان جا معدا است که مالکیت مشروع میتواند به زندگانی خود ادامه دهد و تشبیت بهیچ رو خا عتبه ترک موقعیتی که تاریخ برای آنان فراهم آورده است نیستند. و آلی امر آن چنان جامعه را برای آنان در قرن بیستم تصویر نموده است، که خواب "ار چشمانشان را رسوده است. جامعه‌ی بار فروشان سمره میسروردان، جامعه‌ی تولید کوچک سحرای عربستان، جاسده‌ی داد و ستد محلی بازار کسبه چان فرینسده است که برای بعقب راندن چرخ تاریخ از هیچ چیز کوتاهی نمی‌نمایند. اما علاوه بر اینها، مکتبشان بر از لقاظی‌های مذهبی پیرامسون شهادت است. مطمئنان شریعتی به آسوسان آموخته است تا میسوانی میبران و گونه شیب شو، رهبریه آنان کلید در بهشت وعده داده است. بنا بر این گوته میباید که خود را در توتلیس که این خیل عظیم و رهبران قدرت پس‌نشان پراحتی و سدون هیچگونه مقاومتی در مقابل "مردم" و یا حتی بورژوازی سر خم کنند. خیر، آنها و تا بدانجا که منافع میسادی

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دگر باید

بازگشایی دانشگاهها...

ارتجاع یورش سرتاسری بر دانشگاهها آورده

وقتها در همان سطح شکست پذیر است

حسن حبیبی مریض و بستری گردید. جوادیابا - هنر مشاور شمس الملوك صاحب وزیر آموزش و پرورش در رژیم شاه، ابتدایه و کالت مجلس و سپس به پست وزارت آموزش و پرورش ارتقاء یافت. ریاستی به عضویت شورای عالی قضایی درآمد. "ستاد انقلاب فرهنگی" اما برای پی گیری امر تخریب دانشگاهها از قبل چاره ای لازم را انیشیده و ارگان خود ساخته ای بنام "جهاد دانشگاهی" را تدارک دیده بود. "جهاد دانشگاهی" در ماه های گذشته عملاً مسئولیت اداره ی دانشگاهها

اجرای طرحهای تخریبی را برعهده داشته است. "ستاد انقلاب فرهنگی" و "جهاد دانشگاهی" در ماه های گذشته موفق نشده حتی یک طرح کلی، نیم بند و ناقص برای "انقلاب" نامیون خود تشکیل بدهد. آنچه انجام شده، تصفیدی اعتبار موقوفی در دانشگاهها، تخریب آرمایشگاهها و کتابخانه و انحلال تعداد بیشماري از مؤسسات آموزشی بوده است. طرح "ادغام دانشگاهها"، عملاً بصورت طرح انحلال آنها درآمد. زیرا در نتیجه ی بررسی های "جهاد دانشگاهی" عناصر "مکتبی" کمتر از یک درصد دانشگاهیان را تشکیل میدهند. و باز چون امام امت معتقد است که:

"ما به یک نظر وسیعی به همه ی دنیا و به همه ی دانشگاههایی که در دنیا هست بیندازیم، تمام این مصیبتهایی که برای بشر پدید آمده است ریشه اش از دانشگاه بوده، ریشه اش از این تخصصهای دانشگاهی بوده، ... خطر (دانشگاه) از بام (بمب) خوسه ای هم بالاتر است."

(سخنرانی آیت الله خمینی در روز ۲۷ آذر ۵۹)

بنابراین برای "جهاد دانشگاهی" تردیدی در نابودی کامل این "مراکز مصیبت" نمی ماند. آنچه "ستاد انقلاب فرهنگی" و "جهاد دانشگاهی" تاکنون کرده اند و کامیابهای اولیه ای که در جهت "انقلاب فرهنگی" برداشته اند، صرفاً مقدمه ای برای برنامه ی دراز مدت و طولانی نابودی دانشگاهها بوده است.

از سوی دیگر، دانشگاهیان مترقی در مقابل این تهاجم ساکت ننشسته و از همان ابتدا مقاومت در برابر این حرکت ارتجاعی را آغاز کردند. تشکلهای دانشگاهیان گسترش یافت. کانونهای مترقی، مستقل و متعهد استادان در بسیاری از مؤسسات آموزش

امروز شعار بازگشایی دانشگاه کشته در هفت ماه گذشته محور مبارزات دانشگاهیان مرفی را تشکیل میداد، یکی از شعارهای مردم روز بدل کشته است.

قریب به ۹ ماه پیش، چاقداران و جیره خواران ارتجاع تحت پوشش شعار "انقلاب فرهنگی" هجوم گسترده و سرتاسری خود به دانشگاهها را آغاز کردند و با کشتار، مجروح کردن و به بند کشیدن صدها دانشجو و استاد، دانشگاهها را برای مدت نامعلومی به تعطیل کشاندند.

دانشگاهها که در دوران مبارزات ضد رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، سنگر آزادی و آزادیخواهی بود، در سرنوشتی شاه نیز نقش مهمی داشتند. پس از قدرت رسیدن حاکمان جدید، همچنان بصورت یکی از مراکز مبارزه و محل تجمع نیروهایی که خواهان حفظ منافذ زحمتکشان بودند، باقی ماندند. دانشگاه به مرکزی برای دفاع از حقوق و حمتکشان و خلقهای تحت ستم درآمد. شوراها ی دانشجویی، استادی - کارمندی آشکارا علیه خواست رژیم، برای بزرگ مهمیز کشیدن این سنگر مقاومت، ایستادگی می کردند.

بنابراین طبیعی بود که کوشش همه جانبه و گسترده ای برای سرکوب نیروهای چپ و انقلابی از دانشگاه آغاز شود.

اول اردیبهشت ۱۳۵۹، این حرکت ارتجاعی آغاز شد. سردمداران جمهوری اسلامی از آغاز این هجوم و حمله به دانشگاهها، ادعا میکردند که می خواهند با برنامه ای انقلابی و اسلامی دانشگاهها را از لوٹ وجودی و ایستاده به امپریالیسم پاک کرده و غبار فرهنگ غربی را از چهره ی این مؤسسات آموزشی بزدایند.

اما مروری بر آنچه در هفت ماه گذشته، بر دانشگاهها و مدارین عالی کشور گذشته است بیش از پیش ابعاد گسترده ی دروغین بودن این ادعا را ثابت می کند.

در ابتدای امر برای انجام این مهم هیئتی هفت نفره بنام "ستاد انقلاب فرهنگی" انتخاب شد تا برنامه ی انقلاب فرهنگی را تدوین کند. "ستاد انقلاب فرهنگی" اما که قصد از تشکیل آن فقط حفظ ظاهر برای نشان دادن "جدیت" رژیم در امر "انقلاب فرهنگی" بود، بعد از چند جلسه و مفادیری خط و نشان کشیدن، و بخشهای بی سرو ته در ضرورت "انقلاب فرهنگی" و مذمت

منتشر شده اند.

مبارزات دانشگاهیان مرفعی در ماههای گذشته عمدتاً عبارت بوده اند از: مبارزه برای حفظ استقلال دانشگاهها، دفاع از زندانیان سیاسی دانشگاهها با اعتراض به عملکرد و مقاومت در برابر خرابکاریهای "جهنمیستاد دانشگاهی" از جمله مصون داشتن آزمایشگاهها، کتابخانهها و ساختمانهای آموزشی، تحریم "جهاد دانشگاهی"، نفی روسای انتصابی از سوی "جهاد دانشگاهی" و "ستاد انقلاب فرهنگی"، افشای عناصر ساواک و وابسته به رژیم سابق که هنوز در دانشگاهها فعالیت میکنند و مبارزه علیه تمفیهی عقیدتی عناصر مرفعی در دانشگاهها، مبارزه برای احقاق حقوق صنفی دانشگاهیان، پشتیبانی از طرحهای مرفعی برای ادغام دانشگاهها در جهت پهنه خدمت گرفتن بهتر امکانات آموزشی برای پالا بردن کیفیت آموزش و تقلیل مخارج و بالاخره حرکت در جهت تغییرات در دانشگاهها و قرار گرفتن آنها در خدمت زحمتکشان.

بدیهی است که انجام هر یک از وظایف که بر عهدهی دانشگاهیان مرفعی قرار گرفته، بسته بودن دانشگاهها و در نتیجه بستن شرکت مستقیم و خلاق دانشجویان با مشکلات فراوانی توأم بوده است. با این وجود، آنها موفق شده اند دانشگاه را بعنوان سنگری تسخیرناپذیر برای مبارزه حفظ کنند.

با رشد نارضایتی در بین اقشار وسیعی از مردم که ناشی از وضعیت ناپایمان اقتصادی سرکوب هرگونه صدای حق طلبی، و درماندگیی صاحبان قدرت در اجرای وعده و وعیدهای خود، باعث گشته تا بخشهایی از هیأت حاکمه برای تحقق رویای قبضه کردن قدرت، و برای سوار شدن بر روی این موج نارضایتی، زرمسدهی بازگشایی دانشگاهها را سر دهند. بنی صدر که در پی هجوم قداره پندان و اوپاش حزب الهی بر دوش آنان و با سلام و صلوات وارد دانشگاه شده و لقب "فاتح دانشگاه" را از آن خود کرد، اینبار برای از میدان بدر کردن حریف، قصد دارد بار دیگر با استفاده از جو نارضایتی تشبیه قدرت خود، قهرمان "بازگشایی دانشگاهها" شود. روزی نامه هایی که تا دیروز در مدح انقلاب فرهنگی سخن پردازی میکردند، امروز سرمقاله های خود را به بازگشاییی دانشگاهها اختصاص میدهند و "بزرگان قسوم" که دستشان به خون دانشگاهیان آغشته است، در مورد مضرات ادامهی تعطیل دانشگاهها - مرثیه سرایی می کنند و خود را عاشق و شیفتهی علم و دانش می نمایند.

توجه به مجموعهی این شرایط، ضروری میسازد که نیروهای چپ و انقلابی صرفاً به تحریم "جهاد دانشگاهی"، دفاع از حقوق خود و یا افشای "ستاد انقلاب فرهنگی" اکتفا نکنند. زیرا در این صورت بیم آن میرود که مدافعین مغرض و ارتجاعی "بازگشایی" بتوانند

موقتاً در ضربه زدن به نیروهای مرفعی در دانشگاهها موفق گردند. از جانب دیگر آقای بنی صدر و بسیاری دیگر از مدافعین بازگشایی از قماش ایشان خواستار بازگشایی دانشگاهی هستند که در خدمت امپال آنان باشد. دانشگاهی - هی عاری از حرکات مرفعی و عناصر انقلابی، دانشگاهی سرکوب شده و سترون.

اما نیروهای چپ که طالب دانشگاهی هستند که توسط شوراها انتخابی اداره شود، که در آن تمفیهی عقیدتی صورت نگیرد، در آن عناصر وابسته به ارتجاع و امپریالیسم حضور نداشته باشند، دانشگاهی مستقل و در خدمت زحمتکشان، باید خود را شعار "بازگشایی دانشگاهها" را با محتوایی که خود برای آن قایلند مطرح نمایند. واقعیت اینست که نیروهای چپ حتی پس از باز شدن دانشگاهها، مبارزات سختی را برای به اجرا در آوردن برنامه های انقلابی در پیش خواهند داشت. بنابراین اگر دانشگاه باز شود و نیروهای چپ در این امر شرکت مستقیم نداشته باشند، در ادامهی مبارزه با مشکلات زیادی روبرو خواهند بود.

مبارزه برای بازگشایی فوری دانشگاهها یکی از خواسته های دموکراتیک است که امروزه در دستور کار نیروهای چپ و انقلابی قرار دارد. مبارزه با "لیبرالیسم" نه در قرار از مبارزه دموکراتیک بلکه با شرکت در مبارزه و بدست گرفتن هژمونی مبارزات دموکراتیک میسر است. باید در جریان مبارزه، با طرح شعارهای مرفعی نه تنها اعتماد توده ها را جلب کرد، بلکه مبارزات آنان را جهت داده و در نهایت سدی تسخیرناپذیر بر علیه ارتجاع قائلان "لیبرال" ایجاد کرد.

بنابراین خواست "بازگشایی" باید بعنوان یکی از شعارهای میرم روز در برنامهی مبارزاتی نیروهای چپ قرار گیرد. ارتجاع پسورس سرتاسری بر دانشگاهها آورده است، و تنها در همان سطح شکست پذیر است.

رفقای هوادار!

هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج میرم کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را، هر چقدر هم که نا چیز باشد، از هر طریق که میتوانید به ما برسانید.

گشایش دانشگاه، این سنگر آزادی، بنفع زحمتکشان،

علیه امپریالیسم

آزادی سازمانها، گروهها، احزاب و...

يك خواست مبرم دموکراتيك!

در فراخوان ۱۳۵۹/۹/۲۳ یکی از خواستههای گوناگون عناصر آزادیخواه - ومنجمله والیتة کمونیستها - را بشرح زیر بیان کرده ایم :

۱- آزادی سازمانها و گروهها و احزاب سیاسی و تشکلهای صنفی و شوراهای کارگری و اتحادیههای

روستائی
این اظهار باوقوف باین امر بود که مسئله اعلام شده از جانب ما در اختلاف و شاید بتوان گفت تضاد با فورمولی است که سنتا از جانب سازمانهای مترقی ایران ارائه میشده است. فورمول صنفی "دفاع از آزادی احزاب و سازمانهای مترقی" بصورت یک بدیهه گویی ظاهرا بی آزارولی و احساساتحرافی سالهای سال در صدر مراعاتها و منشورهای غالب سازمانهای مترقی خودنمایی میکرد. است والیتة مخالفتی را هم برنمی انگیزد است. نه مخالفتی را، نه تفکری را، و نه تغییری را.

در یک مورد بیکبار مجاهدین دربرابر مسئله ماده ای برای انتخاب مسعود رجسوسی و آژ "مترقی" را - به عمد یا به سهو - جا انداختند که بلافاصله با هجوم سازمانهای "شدیدا مترقی" مواجه شدند و لهذا گمان میکنند که کینه ای مرتکب شده اند شتابان اعتقاد خود را به شمول صفت "مترقی" اعلام داشتند.

مانمی دانیم که مجاهدین نظر واقعی شان چه بوده است و چه هست. اما این را میتوانیم بگوئیم که نظر مادر مورد این مسئله دقیقا آن چیزی هست که مجاهدین ادعا میکنند که نگفته اند. ما مدافع این فورمول ظاهرا "لیبرالی" هستیم و توضیحاتی در این زمینه را بی فایده نمی دانیم. ما در یک جامعه سرمایه داری زندگی میکنیم. در یک طرح کلی دو جنبه جامعه ای علمی الاصول احزاب بورژوازی (بورژوازی بزرگ و کوچک) کاکری و شاید هم در مواردی اشرافی - فئودالی ممکن است فعالیت داشته باشند. قاعدتا شق اول و آخر شامل صفت "مترقی" نمیشوند. تنها چیزی که باقی میماند احزاب کارگری است و اگر تصور ریز قدری کش دهیم احزاب و سازمانهای بخشی از حامد که نزدیک به آن هستند یا با اصطلاح "متحدین طبقه کارگر" حال مجددا به این تصویر نگاه کنیم و ببینیم که وقتی میگوئیم در جامعه سرمایه دار طر فدار آزادی احزاب و سازمانهای مترقی هستیم چه گفته ایم؟ در این فورمول گفته ایم که خواست ما این است که در جامعه سرمایه داری فقط احزاب کارگری و "متحدین" آن حق فعالیت داشته باشند. عبارت دیگر ما از حاکمیت جامعه سرمایه داری خواسته ایم که احزاب خود را منحل

در فراخوانی که در تاریخ ۱۳۵۹/۹/۲۳ از جانب ما برای کمک به ایجاد و تشدید یک جو مبارزاتی و افشاگرانه علیه حاکمیت گوناگون منتشر شد نکاتی بطور مجمل اشاره کردیم. در آن فراخوان مجال بسط پاره ای از نکاتی که احتیاج به تفصیل داشتند نبود، از اینرو مصمم هستیم که توضیحاتی پیرامون پاره ای از مسائل بدهیم بویژه آنکه شاهد آن هستیم که عدم توجه برخی از نیروهای جنبش کمونیستی به پاره ای از ابتدائیات سه تنها موجب ایجاد رخوت و سکون نسبی در زمانی شده است که حادثترین فعالیتها را می طلبد، بلکه باعث شده است که لیبرالها (که گویاتنها هدف حملات این نیروها هستند) از مسئله سوء استفاده کرده و بر موج ناراضی توده ها سوار شوند. همه شاهدیم که موج نامه نویسی و اعتراضیه و شکوای نگاری ناگهان رونق مجدد یافته است و آزادیخواهی موسمی و ادواری برخی از حضرات با مشاهده زمینه مناسب جان تازه ای گرفته و باز هم مانیفستهای سنجایی را چون ورق زر میبرند والیتة آنکس که بحساب نباید مانعیم. بخش بزرگی از جنبش کمونیستی فعلا مسحور مبارزات ضد امپریالیستی حضرت ایت الله بهشتی است و در مقابل هر زورزدن ایشان حداقل "هن" اش را میکند (چون منافسانه ایشان هنوز اجازه شرکت در زورزدن را به دوستان "کمونیست" نداده اند).

بهر حال آنچه مهم است و آنچه علیرغم کج اندیشی های بسیاری از سازمانهای چپ در حال شدن است این است که روز بروز مقدار بیشتری از عناصر متمایل به چپ و کمونیست باین آگاهی میرسند که تا ابد نمیتوان در سیمای هیئت حاکمه در جستجوی "حالات خوب و بد بود و جدل کرد که در این هیولای سلطه گر، چشمها زیبا تر است یا گونه ها. دست راست بهتر است یا جناح "چپ" والی آخر. هر روز گروه بیشتری درمی یابند که میتوانند ریزه خوار خوان هیچ جناحی از هیات حاکمه نبود و تشکیل صف مستقل چپ را وجه همت قرارداد. و این امر، یعنی حرکت به جانب مشی صحیح علیرغم کار شکنی ها و چوب لای چرخ گذاردنهای کمونیستهای گویا خیلی ضد امپریالیست، پیروزی قابل توجهی است.

فراخوان ما و نظائر آن اگر بتوانند کمکی به این جهت گیری - حرکت بطرف ایجاد صف مستقل چپ - کنند و با این پیام را برسانند که کمونیستها در این جامعه رسالتی دارند، در حد خود موفق بوده اند.

برای اجرا شدن در سطح جامعه است و نه برای اثبات "ترغی خواهی" بیشتر و بیشتر در میان سازمانهای "رقیب".

بهر حال گذشته از این امر که این خواست در جامعه سرمایه داری غیرواقع بینانه و مضحک است تذکراتی دیگر هم ضروری است. توجه به این نکات نشان میدهد که حتی در صورت حرکت به چنین سویی، شرایط ایجاد شده بنفع کمونیستها نیست. به زیان آنهاست.

کمتر کمونیستی است که لاف در ظاهر باین امر معتقد نباشد که جدال جناحهای مختلف حاکمیت در جامعه سرمایه داری بنفع پرولتاریاست. پرولتاریا زمانی امکان تحرک وسیع می یابد که جدالهای درونی حاکمیت به اوج خود برسد. تنها هنگامی که بورژوازی و خرده بورژوازی و بالاخره کل حاکمیت در کشمکش شدید و بحران آفرین بسربرند، امکان بهره برداری پرولتاریا فراهم تر میشود. اگر

چنین است چگونه میتوان به عنوان یک نیروی کمونیست طالب آن بود که این جدالها بنفع یک جناح علیه جناح دیگر خاشمه یابد؟ چگونه میتوان طالب آن بود که فی المثل میثاق وحدت بنی صدر و بهشتی را بدار شود و با آنکه بهشتی جناح بنی صدر را از محنه خارج کند و با برعکس؟ تصور روزی که یکی از این دو جناح کاملاً مستقر شود و سپس به سایر بخشهای خونین به سرانجام برولتاریا رود چندان دشوار نیست. اگر کسی تصور روزی را نکند که جناح بهشتی در حاکمیت بی رقیب شود و آنگاه حساب "متحدین کمونیست" را برسد، به کمونیستها

خیانت کرده است. و ایضا اگر کسی با نیروی سیاسی نفهمد که جناح بنی صدر و بازرگان و شرکاء تا مغز استخوان ضد کمونیست هستند و در صورت پیروزی همان خواسته های اعلام شده در انقلاب اسلامی و میزان که چیزی کمتر از قتل عام کمونیستها نیست - را اجرا خواهند کرد، باید گفت نه تنها به تاریخ کینه حتی به چشمهای خود نیز اعمتاً دنگ کرده است. آیا این امر حقیقت ندارد که همراه با نخوا-

ستن توده ها، نتوانستن بالائی ها نیز حیاتی است؟ اگر چنین است چگونه میتوان به کسانی که خواهان پیروزی یک طرف از حاکمیت بر طرف دیگر هستند، صفتی ملایم تر از سردرگم و ناتوان و اطلاق کرد؟

بنابراین، شادی کردن از مثلاً بستن باشگاه جبهه ملی، کلوب "لیبرالها" توسط جناح غالب حاکمیت نه تنها حکایت از نادانی مفرط میکنند، بلکه نشانه این نیز هست که طالبین چنین اعمالی حتی نمیدانند که با بستن کلوب "لیبرالها"، "لیبرالیسم" خاتمه نمی یابد. لااقل تجربه یکسال گذشته باید نشان داده باشد که فشار به جبهه ملی باعث رونق کار آن شده است و موجب شده است که اکنون با آقای سنجابی بعنوان نیمه قهرمان ادعای رهبری کند و بخشی از ناراضیان از رژیم، وی و انواع وی را بعنوان پرچمداران آزادیخواه "مخالف رژیم" و یکی از بدیل های معتبر آینده بشناسند.

هنگامیکه خرده بورژوازی در حاکمیت - خرده بورژوازی مرتجع - امکان یابد که احزاب مخالف خود را منحل کنند و "کمونیستها" نیز با این عنوان

کند و فقط بما و "متحدین" ما حق فعالیت سیاسی دهد. شاید ابداع کنندگان این "عبارت" ادعا کنند که منظور آنها "انحلال سازمانهای غیر مترقی نیست" اما این فقط ظاهر قضیه است. نگاهی به برخورد این سازمانها به هنگام حمله هیئت حاکم به احزاب لیبرال و مطبوعات نشاندهنده نیست واقعی آنها از این شعار است. باین ترتیب در بهترین حالت میتوان گفت که چنین اظهارکاری چیزی جز بیان سردرگمی و شناختن واقعیات نیست. این امر نشانه آنست که اظهار کنندگان نمیدانند تفاوت برنامه حداقل در جامعه سرمایه داری و برنامه حداقل در جامعه ای که پرولتاریا حاکمیت سیاسی را در دست دارد چیست (در مورد همین شق اخیر نیز سخن بسیار است که امیدواریم در فرصت مناسب به آن بپردازیم).

این سردرگمی که همانطور که گفته شد مربوط به شناختن مکانیسم حرکت جامعه - واقعیات - است بدون تردید ریشه در پاره ای از انحرافات ایدئولوژیک و تئوریک دارد. در مورد رویزیونیسم ها و معتقدین به تر راه رشد غیر سرمایه داری، اساس کار بر این پندار و توهم است که جامعه سرمایه داری را آهسته آهسته خرده بورژوازی به سوی سوسیالیسم خواهد برد. آنجا که اساس انحرافی و بیانت آمیز این ترزا در شماره های گذشته از راه

مورد نقد قرار داده ایم. برخورد مجدد به آنرا غیر ضروری میدانیم. همینقدر یادآور میشویم که "نمونه درخشان" راه رشد غیر سرمایه داری در خاور میانه بنا بر اعتقاد حزب توده و برادر بزرگش، یعنی "دولت ضد امپریالیست بعثی عراق" به بهترین وجهی آینده این مدافعین راه رشد غیر سرمایه داری را نشان میدهد و بمثابه یک نمونه گویا در کنار نمونه سادات برای عبرت آموزی در معرض دید است. بحر رویزیونیست ها البته کسان دیگری نیز بخاطر انواعی دیگر از انحراف بیانگر چنین خواسته هایی هستند. مورد رویزیونیستهای سه جهانی بدلیل وضوح آن احتیاج به توضیح ندارد ولی در این زمینه خاص ماثوئیستای ظاهراً غیر سه جهانی نیز با رویزیونیست ها و سه جهانی ها هم عقیده اند. اساس اشتباه در اندیشه ماثو -

تسه دون است که معتقد بود که طبقه کارگر سردر قدرت، طبقه سرمایه دار را با نصیحت میتواند به راه راست آورد. در این مورد همه و حتی سازمان ماثوئیستی مانند "پیکار" - گرچه با چند سال تاخیر مختصر - بالاخره گفتند رفیق ماثوواستان را نفهمیده است. این ابراز هر چند خوشایند، بنظر میرسد که از سطح غرور نرفته است چون ماثوئیستهای متقدمان اندیشه ماثووا را به طور ابدی و تکامل بیشتر داده.

پارافراسترا از آن گذاشته و میخواهند که طبقه کارگری که هنوز در قدرت سیاسی نیست، طبقه بورژوازی و خرده بورژوازی متحد آنرا ترغیب کند که در جامعه فقط به طبقه کارگر و متحدین آن اجازه فعالیت داده شود! برای کسانی که ظاهراً عدم تشخیص آنتاگونیسم پرولتاریا و سرمایه داران در اندیشه ماثووا مورد نقد قرار میدهند، تصور لغزشی بیشتر از خود ماثووا شوار است. شاید یکی از علل این امر این باشد که متأسفانه سکتاریسم حاکم بر سازمانهای موجود و سابقه و رقابت است (سوسیالیستی؟) میان آنها یکلی این امر را فراموشی سپرده است که ترزا و برنامه ها

قصاص و مقررات آن: (۳)

تلفیق تبلور ظلم و ستم طبقاتی و توحش قرون وسطائی

میتوانند با چانه زدن "به مقدار دیه یا به مبلغی کمتر یا زیادتر آن" به توافق برسند. در نتیجه، در این موارد بسیار استثنایی نیز قاتل شریک (فقط قاتل شریک) و خواهیم دید چرا) میتواند از مجازات معاف شود. خلاصه کنیم: مرد مسلمان در صورتیکه شریک باشد در تمام موارد (حتی در صورت قتل عمد) میتواند از مجازات فرار کند. یعنی اگر کار فرمای مسلمان، کارگر مسلمان یا مالک مسلمان، دهقان مسلمان یا شریک مسلمان، زحمتکش مسلمان را بکشد

اگر فرما نتواند از صدها راه شرعی فرار از مجازات استفاده کند در بدترین حالت، با استفاده از فقر خانواده مقتول، میتواند با پرداخت مقداری پول باورشی او به توافق برسد. چنین امکانی برای کارگر و دهقان و هر زحمتکش مسلمان دیگر وجود ندارد. چرا؟ برای اینکه به این نکته پی ببریم باید ببینیم که "دیه" در اسلام در مورد قتل عمد چیست. برای پاسخ به این سؤال به معتبرترین کتب فقهی اسلامی مراجعه می کنیم:

دیه در قتل عمد:
"دیهی عمد ۱۰۰ شتر است از شتران سالدار یا ۲۰۰ گاو ماده یا ۲۰۰ حله که هر حله ۲ حامه باشد از بردهای یمانی."

"مترجم گوید صاحب صحاح گفته است آن دو حامه از "اری" باشد هر ردایی نامیده نمیشود حله تا آنکه بوده باشد دو حامه و معتبر اسم حامه است یعنی که باشد آنرا حامه گویند."

(ترجمه فارسی "شرایع الاسلام"، تالیف علامه محقق حلی، ترجمه ابوالقاسم بن احمد یزدی، از انتشارات دانشگاه تهران جلد چهارم، کتاب دیات، صفحه ۱۹۷۱)

پیدا است که فقط قاتل شریک قادر به دادن این "دیه" یعنی "صد شتر از شتران سالدار" یا "۲۰۰ گاو ماده" و یا "۲۰۰ حله که هر حله ۲ حامه باشد از بردهای یمانی" میباشد.

در همانجا میخوانیم:

"دیهی نبوده، قیمت ((او)) است. یعنی اگر ارباب، بنده خود (بنده مسلمان) را بکشد، دیه او ۱۰۰ شتر است."

در دو قسمت اول مقاله، با نقل نمونه های فراوان از مواد لایحه "قصاص و مقررات آن" از جمله دیده ایم که قتل و جنایت در حقوق اسلامی و در جمهوری اسلامی نه یک مقوله اجتماعی بلکه یک امر خصوصی است که باید بین "اولیا، دم" و "قاتل" حل و فصل شود و ربطی به اجتماع ندارد. دیده ایم که کارگزاران و سایر زحمتکشان، خلقهای تحت ستم، کمونیستها و نیروهای ترقی و آزادیخواه و خلاصه هر بنده بشری که با حاکمیت و مؤلفین قرون وسطائی آن بمقابله برخیزند "شرعا مستحق کشتن" هستند و میتوان آنها را بنام کفار و مشرکین و منافقین (که "از کفار بدترند") به قتل رساند و قاتل یا قاتلین آنها از هر گونه مجازات و پرداخت "دیه" نیز معافاند زیرا که تکلیف شرعی خود را انجام داده اند.

در قسمت دوم مقاله، استثنائات متعددی در مورد قتل عمد و راههای اثبات قتل عمد (افراد، شهادت و قسامه در موارد نادر) را مورد بررسی قرار داده و نتیجه گرفته ایم که لایحه قصاص، بزرگترین محرک و بهترین مشوق ارتکاب جرمه و جنایت است و با تحمیل این مقررات قرون وسطائی، میران جنایات در جامعه چه ابعاد هولناک و گسترده ای بخود خواهد گشود.

در این قسمت از مقاله، خلعت نفسی است که طبقاتی و بنی بنی بر ما نهی حقوق انسانی زنان در لایحه قصاص را مورد بررسی قرار میدهم.



قبلا دیده ایم که در مورد قتل "شبه عمد" و قتل "خطا"، مجازات قاتل "دیه" است یعنی با پرداخت "دیه" (پول خون) بلافاصله آزاد میشود. اما در قتل عمد، بطوریکه در قسمت دوم مقاله، با ارائه نمونه های فراوان از لایحه قصاص مشاهده شد، اکثریت قریب به اتفاق موارد، بین نوع قتل نیز (با توجه به استثنائات و راههای اثبات قتل عمد) عملا وارد در باب "دیات" است. در نظر یک درمدم کل قتل ها نیز اثر "راههای اثبات قتل عمد" مندرج در لایحه قصاص، ثابت است. هر قصاصی صادر گردید، بار طعن علیه قاتل و قتل نموده ایم. (فصل اول)

در سطر سطر لایحه‌ی "قصاص و مقررات آن"، چهره‌ی نفرت‌انگیز جامعه‌ی طبقاتی به بی‌پرده‌ترین و بیش‌رسانه‌ترین نحوی چشم می‌خورد. و بخوبی پیداست آنچه حضرات بعنوان عدل اسلامی عنوان می‌کنند، جز وحشتناک‌ترین و نفیست‌انگیزترین تیلور ظلم و ستم طبقاتی چیست؟ دیگری نیست، ظلم و ستمی که با شقاوت و توحش قرون وسطا پی تلیفیف شده باشد. آقایان که مدام از "معنویات" دم می‌زنند و کمونیست‌ها را (با ترجمه‌ی ابلهانه و عوام‌فریبانه‌ی واژه‌ی ماتریالیسم) "مادی‌گرا" می‌خوانند، در ۵۵ ماده از لایحه‌ی عدل اسلامی آنها کم‌کم ماده‌ای وجود دارد که حداقل یکبار لفظ "دیه" (پول خون) تکرار نشده باشد. برای حضرات نه تنها شرف و حیثیت آدمی بلکه حتی زندگی بد انسان را میتوان با مقداری پول به حراج گذاشت.



قبل از اینکه به بحث‌های بیش‌رمانده‌ی حقوق انسانی زنان در لایحه‌ی قصاص برسیم، لازمست به پاره‌ای از نبودها و "ایجادات" موجود در لایحه‌ی شورای عالی قضایی اشاره کنیم. تذکر این نبودها، نقیصه‌ها و عدم مراعات‌ها در لایحه‌ی قصاص، باین معنا نیست که ما خواسته باشیم به فتنه‌ای اسلام، شرایع دین‌دینیم، مرتجعین شورای عالی قضایی درس خود را بخوبی از بر هستند ولی این برخورد با عدم برخورد زیرکانه‌ی آنها با ادامه‌ی پروسه‌ی کام به کام به عقب‌است که از قیام بهمن ماه تا کنون دنبال کرده‌اند. نبودها و ایضا مات لایحه‌ی قصاص بخاطر اینست که آقایان در شرایط حاضر مصلحت‌اندیدانند تمام مقررات و احکام مدون فقه اسلامی را یک‌مرتبه به روی دایره بریزند؛ برای ارائه یک قانون مدرن اسلامی، قسمت اعظم را برای شورای عالی قضایی طی کرده، پیمودن باقی‌مانده راه بعهده‌ی مجلس شورای اسلامی و فقهای شورای نگهبان است تا امول هنوز بزبان نیامده و بیا به مراعات اعلام نشده در لایحه‌ی قصاص را تکمیل کنند.

سوالانی که در زیر مطرح می‌شوند (هرچند که نویسندگان لایحه‌ی قصاص یا به کنایه از کنارشان رد شده و یا آنها را بدون جواب گذاشته‌اند)، در فقه اسلامی جوابهای بسیار صریح و روشن و دقیقی برای آنها وجود دارد:

در ماده‌ی ۵ لایحه‌ی قصاص می‌آید:
"هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه‌ی مرد را به او بپردازد."
(تأکیدها در اینجا و همه جا در این مقاله از ماست.)

سؤال اینست: هرگاه مرد مسلمانی عمداً یک مرد یا زن کافر دمی (یعنی معتقدین به ادیان مسیحی، یهودی، زرتشتی) را بکشد و یا هرگاه مرد مسلمانی عمداً یک مرد یا زن کافر غیر اهل

کند. اگر فی المثل "قیمت بنده" یک شتر باشد در اینجا، دیگر "دیه" او "ند شتر سالدار" و غیره نیست بلکه ارباب قاتل، محکوم به پرداخت قیمت بنده یعنی همان یک شتر است.

اما ببینیم که لایحه‌ی "قصاص و مقررات آن" ساله‌ی "دیه" را چگونه حل میکند. جوابش در یک کلمه: سکوت است. ماده‌ی ۳ لایحه در مورد قتل شبه عمد و خطا می‌گوید:

"احکام دو نوع اخیر در کتاب دینیات خواهد آمد."

اما به "دیه" در مورد قتل عمد، کد موضوع لایحه‌ی قصاص می‌باشد، هیچ جا کمترین اشاره‌ای نمیشود. در این لایحه سگرات گفته می‌شود که در فلان مورد قتل عمد قصاص جایز نیست بایست "دیه بدهد". ولی هیچ جا گفته نمی‌شود میزان این "دیه" چقدر است؟ یک میزان معین است یا بسته به کرم و بخشش طرف مقابل است؟ جنسی و نوع آن چیست؟ آیا همچنان "مد شتر سالدار" یا "۲۰۰ حله از برده‌های بهمانی" است یا "شتران سالدار" را میتوان به گوشتند و بز و مرغ و خروس تبدیل کرد؟ آیا مثلاً چند هزار مرغ در مقابل یک "شتر سالدار" میتوان داد؟ آیا باید همچنان "۲۰۰ حله از برده‌های بهمانی" باشد یا به ۲۰۰ قواره شاستونی فرد اعصابی انگلیسی قابل تبدیل است؟

در کتاب "شراعی الاسلام" می‌خوانیم:
مصنفه (در مورد مقدار دیه در قتل عمد) فرموده که با ۱۰۰۰ دینار یا ۱۰۰۰ گوشتند و یا ۱۰۰۰ در هم و طلب میشود در طرف یکسال از مال جنایت‌کننده یا راضی شدن طرف دیه.
(همان کتاب، همان جلد)

بنابراین آیا می‌شود که آن "اجناس" را به پول تبدیل کرد؟ واحد این پول چیست؟ به دینار است به درهم است به ریال است به دلار است؟ هیچ جای لایحه کلمه‌ای از این همه به میان نمی‌آورد. البته حل اشکالات شرعی در زمینه‌ی میزان، نوع و جنس "دیه" بنظر نمی‌رسد که کار دشواری باشد و با فتنه‌وای "امام امت" یا "فقیه عالیقدر" همه‌ی این اشکالات عیدیه‌ی شرعی قابل حل است، ولی مشکل عمده‌ای که شورای عالی قضایی با آن مواجه بوده و مصلحت‌اندیده که فعلاً سکوت کند (و بیا این سکوت، عملاً لایحه‌ی قصاص را غیر قابل اجرا بگذارد)، از جای دیگر آب می‌جسورد. آن اشکالات شرعی به راحتی قابل حل خواهد بود اگر پاره‌ای از مسایل (از جمله نتیجه‌ی جنگ دو جناح حاکمیت و نتیجه‌ی جنگ ایران و عراق) بنحو مطلوب حل شود. اما در شرایط کنونی مصلحت نیست زیاد وارد جزئیات شد. عجله کار شیطان است. کسی چه میداند؟ چه بسا تا آنوقت حضرات محبور شوند که لایحه‌ی "قصاص و مقررات آن"، "کتاب دینیات" و سایر لوایح قرون وسطایی دیگر را با حسرت در کوزه بگذارند، و این آرزو را مانند بسیاری از آرزوهای دیگر به کور ببرند.



مرکز برای اسیسم جهانی به سرک...

فقط ریاکاری رژیم جمهوری اسلامی در مسعود اقلیت‌های مذهبی را بیشتر آشکار می‌کنند و برده‌ها را بیشتر از سیمای این مقررات ضد بشری کنار میزنند و گرنه، همانطوریکه در قسمت اول این مقاله با ارائه نمونه‌های متعدد از لایحه قصاص نشان داده‌ایم، در لایحه قصاص بشکل کنونی نیز به اندازه‌ی کافی احکام شرعی وجود دارد تا بتوان بطور رسمی و قانونی، کمونیست‌گنی برآه انداخت و گشتی آنها را عین صواب و وظیفه‌ی شرعی برای هر فرد مسلمان به تنهایی یا برای افراد مسلمان مشترک، تلقی کرد. نه تنها کمونیست‌ها، بلکه حتی خون "مناقضی" را (که بقسول آقایان "ارکفار بدترند") حلال دانست، در لایحه قصاص، حتی بشکل کنونی نیز، به اندازه‌ی کافی مجور شرعی وجود دارد که بتوان خلفای کرد و عرب و ترکمن و سلوچ را (بسیار سیخ) برآزان اسلام و امام زمان در مقابل "قوای کفر" بنا ریود، کشاند. و کارگزاران و روستائیان و روشنفکران و طایفه هر سنی بشری که در مقابل حزب فاشیستی جمهوری اسلامی و دیکتاتوری فقیه قد علم کند بعنوان "کافر" و "دشمن اسلام" و به بهانه‌ی "دشنام بدبیا میر اکرم (ص) یا اشمی اظهار (ع) یا حضرت زهرا (ع) و مجاریه با خدا و رسول خدا و ناسیب اسام" و غیره نابود کرد.

ادامه دارد

ذمه (یعنی بیروان ادیان و مذاهب دیگر) و یا هر مرد با زن کافر و مشرک و بی‌دین را بقتل برساند، تکلیف چیست و چه حکمی باید صلب شود؟

ماده‌ی ۶ لایحه قصاص می‌گوید:

"هرگاه زن مسلمانی عمداً مرد مسلمان را بکشد فقط محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل، نصف دیه‌ی مرد را به او بپردازد."

سوال اینست: هرگاه زن مسلمان عمداً یک مرد یا زن کافر دمی را بکشد و یا هرگاه زن مسلمان عمداً یک مرد یا زن کافر غیر اهل ذمه و یا هر مرد و زن کافر و مشرک و بی‌دین را بقتل برساند، چه حکمی صادر می‌شود؟

در ماده‌ی ۸ لایحه قصاص می‌آید:

"هرگاه دو یا چند مرد مسلمان مشترکاً یا مرد مسلمان با زن کافر دمی را بکشد ولی دم معذونند یا اذن ولی مسلمان یا نماینده‌ی او همه‌ی آنها را قصاص کند لیکن در صورتی که"

سوال اینست: هرگاه دو یا چند مرد مسلمان مشترکاً زن مسلمان، یا مرد یا زن کافر دمی، یا مرد یا زن کافر غیر اهل ذمه، یا مرد یا زن کافر و مشرک و بی‌دین را بقتل برسانند در هر مورد چه حکمی صادر می‌شود؟

لایحه قصاص در مقابل تمام این سئوالات فعلاً و بطور مصلحتی ساکت است. اسلام‌شناسان مجلس شورای اسلامی و فقهای تکمیلان با توجه به احکام صریح و روشن فقه اسلامی البته اینسین نبوده‌اند و آنها مات را بر طرف خواست کرد. ما در زیر باره‌ای از پاسخ‌ها به سئوالات فوق از قول علامه‌ی محقق طوسی یعنی یکی از "دانشمندان طراز اول فقه اسلامی" و شیخ فضل الله نوری یعنی مبتکر حکومت مشروعه و پیشوای فکری بیابانگذار جمهوری اسلامی نقل می‌کنیم:

"دیه (زکات) دمی، مرده ۸۰۰ درهم است خواه یهودی ارمنی یا کبر (زرتشتی) زن آن ایشان بر نصف مردان ایشان است. (تراجم الاسلام، جلد چهارم، ص ۱۹۷۲)

"دیه‌ای نیست از برای غیر اهل ذمه از کفار (همان کتاب، همان جلد، تا کمین‌دار ماست.)"

قبلاً در شماره‌ی ۴۶ رهائی، از شیخ فضل الله نوری به مناسبتی دیگر (در رابطه با اعتراض او به قانون اساسی سابق و تاکید بر مساوی نبودن انسانها در احکام اسلامی) عبارتی نقل کرده بودیم که در اینجا، در رابطه با موضوع مورد بحث تکرار می‌کنیم:

"لزومی مساوات در حقوق از جنبه‌ی مساوات "فرق ضائد و مفلة" مسلمانان است. حال آنکه حکم "ضال" یعنی مرتدا نیست که: قتالش واجب، زنش بائن، مالش منتقل میشود به مسلم، و کارش "اجرت ندارد" و کفار "حق قصاص ابتدا ندارند و دیه‌ی آنها ۸۰۰ درهم است." (تراجم الاسلام، جلد چهارم، ص ۱۹۷۲)



رفقا!

در تکمیل

و پخش رهائی

بکوشید!

جمهوری اسلامی و مسئله تورم

خوف از "آتش جهنم" حربه رژیم برای مقابله با تورم

محمد ابهری

از طریق کشورهای "بیطرف" و وجود مبارزه پراکنده کارگری در واحدهای تولیدی و کاهش نرخ تولید در واحدهای روستائی دست بدست هم داده اند تا نرخ تورم را از آغاز جنگ تاکنون، حتی به بیش از ۵۰ درصد تخمین زده شده توسط محافل خارجی، برسانند.

اگر چه رژیم حاکم اینجا و آنجا اشاراتی به نرخ شدید تورم موجود مینماید لیکن بطور رسمی آمار و ارقامی برای نرخ تورم سال ۵۹ انتشار نداده است. البته اخیراً دائرهی شعبین شاخصهای کالاها و خدمات مصرفی وابسته به اداره آمار اقتصادی بانک مرکزی ایران گزارش شاخصهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری ایران برای سال ۱۳۵۸ را انتشار داده است. (گزارش مربوط به ۵۹ طبقاً یکسال بعد انتشار خواهد یافت).

بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران بنابر استفاده از شاخص کالاها و خدمات مصرفی نرخ تورم را محاسبه کرده است. و آن شاخص عبارت از معیار سنجش تغییرات در قیمت تعداد ثابت و معینی از کالاها و خدمات است که توسط خانوادهها (در اینجا خانوادههای شهری) بمصرف میرسند. این شاخص علاوه بر بیان میزان تورم، همچنین بیانگر قدرت خرید - یا لافسل - کاهش قدرت خرید - مردم نیز میباشد. برای محاسبه این شاخص، اقتصاددانان بانک مرکزی ۲۱۷ قلم کالا و خدمات نمونهی مورد مصرف تودهی شهرنشین را در نظر گرفتند و برای قیمت گیری آنها ۱۲ شهر عمده و ۶۲ شهر کوچک را پیمایهی نمونهی شهرهای کوچک ایران، تعیین کرده اند. آمارگران بانک مرکزی برای این محاسبه، در هر ماه ۲۵ هزار واحد خرده فروشی را در ۲۴ شهر فوق قیمت گیری نموده اند.

بنابه گزارش اداره آمار بانک مرکزی نرخ تورم برای مجموعهی کالاها و خدمات در سال ۵۸ در حدود ۱۱/۴ درصد بوده است. اگر مجموعهی کالاها و خدمات را بدو بخش تقسیم نمائیم، خواهیم دید که نرخ تورم در سال ۵۸ برای مجموعه کالاها برابر ۱۹/۵ درصد و برای خدمات رقمی برابر با ۹/۲ درصد بوده است. اگر مجموعه کالاها را نیز بدو بخش مواد خوراکی و سایر کالاها تقسیم نمائیم، خواهیم دید که در سال ۱۳۵۸ نرخ تورم برای مواد خوراکی - که در هر حال مردم بیکار بی درآمد و زحمتکش کم درآمد نیز مجبور به مصرف آن هستند - بیش از آن ۱۹/۵ درصد یعنی برابر با

سردمداران رژیم جمهوری اسلامی در ایران ادعا دارند که با سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه سیستم سرمایه داری ایران را نیز سرنگون و بجای آن جامعهی نوینی را پایه گذاری کرده اند. رهبران پر مدعای جمهوری اسلامی مدعی هستند که با استقرار حکومت "عدل اسلامی"، "مستضعفین" ایران میروند تا انقلاب اسلامی را نه تنها به سایر بلاد اسلامی بلکه به سراسر جهان صادر و در واقع راه کشای حکومت جهانی امام دوازدهم و معیاب شیعیان اثنی عشری باشند.

زعیم این سردمداران، حکومت "عدل اسلامی" با بر طرف ساختن کلیه نقایص سیستمهای سرمایه داری و سوسیالیستی، میروند تا کره کتای نابالغ - مانیهای "مستضعفین" جامعهی ایران و سرانجام تمامی جهان باشند.

سردمداران رژیم جمهوری اسلامی مدعی هستند که با استقرار "اقتصاد اسلامی" برای همیشه تورم را از جامعهی اسلامی ایران (و در واقع از جامعهی سرمایه داری ایران) ریشه کن خواهند ساخت. برای بررسی این مطلب، بر واقعیات عینی جامعهی ایران در دو سال گذشته مروری میکنیم.

کمنر ایرانی زحمتکشی است که با کوشش و خون خویش نرخ وحشتناک تورم کنونی را احساس نکرده باشد. وجود این نرخ تورم بیسرای زحمتکشانی که بمنظور تهیهی کالاهای مورد نیاز خویش علاوه بر پرداخت قیمتهای گزاف و رو به افزایش باید ساعتها وقت خود را در صفهای طولانی و رجوع به این یا آن مغازه تلفات نمایند، نیازی به تاکید و بازگویی ندارد. منابع خارجی قبل از آغاز جنگ ایران و عراق نرخ تورم در ایران را حدود پنجاه درصد تخمین میزدند. نارساییهای ناشی از جنگ همراه با ندانم کاریها و بی برنامگی دولت در اداره - دستگاه اقتصادی کشور، خشک مغزیها و انعطاف ناپذیری غالب مصادرات امور، اختلاقات میسران دستگاههای عیدیهی رهبری در سطح کشور و تبلور آن در سیستم اقتصادی، ضعف فقدان مدیریت لازم در موسسات تولیدی "ملی" شده و دولتی، فقدان و با کمبود مواد اولیه در اثر تحریم اقتصادی ایران توسط کشورهای امپریالیستی، وابستگی اقتصادی ایران به بازارهای جهانی و سیستم جهانی امپریالیسم، پرداختیهای بیش از معمول برای واردات غیر مستقیم کالا از کشورهای امپریالیستی شرکت کننده در تحریم اقتصادی

مسیاحت. حتی مکتب اقتصادی مرکانتیلیسم را که در قرن پانزدهم میلادی با به عرصه‌ی وجود گذارد، نمیتوان یک مکتب اقتصادی علمی حساب آورد. در حقیقت اولین مکتب در علم اقتصاد را باید مکتب اقتصادی فیزیوکراتها - که در حدود ۱۷۵۰ بوجود آمد - دانست.

با توجه به شکات فوق، طبیعی است که مکتبی بنام مکتب اقتصادی اسلام، آنها هم ۱۴۰۰ سال قبل نمیتوانست وجود داشته باشد. چه زندگی ساده و بدوی قریش در آن زمان زمینه‌ی وجود چنین مکتب اقتصادی را ضروری نمیکشست. و اصول و قوانین علمی نیز هنوز بسیار ابتدایی بودند. کاملاً طبیعی بود که در صدر اسلام هیچگونه تحلیل علمی اقتصادی ارائه نکردید. در قرآن و احادیث و سنت نیز چیزی جز یک سلسله دستورات ساده و بدون استدلال درباره‌ی خمس، زکوة، ارث و ربا و ... وجود ندارد آنچه هم که وجود دارد هم بسیار ساده و محدود است و هم بسیار غیر علمی. مثلاً، زکوة صرفاً چند کالا را شامل میشود که در حجاز آن زمان وجود داشت. بنابراین زکوة بهیچوجه نمیتواند بمثابة یک مالیات جامع تلقی شود. مثال دیگر مسأله‌ی ربا در قرآن است که برخورد با آن بسیار ساده‌گرایانه و عقب مانده و غیر علمی است.

بنابراین، اگر قرار باشد که مکتبی اقتصادی بنام مکتب اقتصادی اسلام وجود داشته باشد، همچنین باید مکاتبی اقتصادی هم برای ادیان هندو، بودایی، یهودی، مسیحیت و غیره قایل شد چون تمامی آنها دارای دستورالعملی مربوط به مسائل اقتصادی هستند. و بهمین ترتیب باید بازاء هر فیلسوف و نویسنده نیز یک مکتب اقتصادی وجود داشته باشد.

لیکن اخیراً کتبی تحت عنوان اقتصاد اسلامی و یا اقتصاد توحیدی به رشته‌ی تحریر درآمده و بنده‌گوهای رژیم جمهوری اسلامی نیز ادعا میکنند که چنین مکتب اقتصادی وجود خارجی دارد. اگر چه محتوای این مکتب نظری بیفکندیم خواهیم دید که هیچکدام از این کتب بحثهای جدیدی را که خارج از بحثهای اقتصادی دو قرن اخیر باشد ارائه نداده‌اند. بطور کلی محتوای این کتب تفسیرهایی هستند از مسایل اقتصادی که توسط مسلمانانی که با مسایل اقتصادی دو قرن اخیر آشنایی دارند و به آنها رنگ و روی اسلامی داده‌اند ارائه میشوند. مثلاً بنی صدر در کتاب اقتصاد توحیدی خود (که به هر چیزی شباهت دارد بجز کتب اقتصادی، بحثهایی از اقتصاددانان انگلیسی کینز نظیر ضریب افزایش و یا بحثی در مورد روند انحصاری شدن (و بقول وی تکاثر) و مسایل دیگری را بمثابة قوانینی اسلامی جا میزنند. و یا محمدباقر صدر بویژه در کتاب "اقتصادنا" انواع مالکیت‌های صدر اسلام را (انهم بسا تحریف) بنام "قوانین" توزیع اقتصادی در اسلام (توزیع ثلث از تولید و توزیع پسر از تولید) جا میزنند. و یا جناب استاد رضا صفهانی در کتاب اقتصاد مقایسه‌ای خود پس از

۲۲/۲ در مدبونه است. در میان مواد خوارکی نیز نرخ تورم برای میوه‌جات و سبزیجات در سال ۵۸ برابر با ۲۸/۲ درصد بوده است. طبیعی است که چنین نرخ تورمی مصرف میوه و سبزی را برای اقشار زحمتکش جامعه‌ی ما بسیار مشکل میسازد. البته نرخ تورم مواد گوشتی در سال ۵۸ نیز دست کمی از سبزیجات و میوه‌جات نداشت. چه، در سال ۵۸ و تحت‌الوای "حامیان" و "رهبران مستضعفین جهان" مواد گوشتی نیز همانند میوه‌جات و سبزیجات در رده‌ی اجتناس لوکس قرار داشت. بنابه آمار فوق، در سال ۵۸، بهای نان، برنج و آرد بمقدار ۱۹ درصد افزایش یافت. قیمت لبنیات نیز بمیزان ۱۸/۱ درصد بالا رفت.

در اولین سال حکومت "حامیان مستضعفان" در ایران، یکی دیگر از ضروریات زندگی زحمتکشان (پوشاک) نیز بطرز وحشتناکی افزایش قیمت یافت. در حالیکه در سال ۵۸ بیکاری پیدا می‌کرد، بهای پارچه‌های نخ‌سی و ابریشمی معادل ۴۱ درصد افزایش یافت. و برای پارچه‌های پشمی این افزایش معادل ۳۱ درصد بود. البته در آن سال افزایش قیمت‌های پوشاک آماده ۱۸ درصد، فرش و لوازم نصب شده در منسبازل ۲۵/۵ درصد و انواع کفش نیز ۲۰ درصد افزایش یافته بود.

مکاتب مختلف اقتصادی پدیده‌ی شوم را مورد بحث قرار داده و هر کدام راه حلی را برای مبارزه با آن ارائه میدهند. آیا اسلام نیز در این مورد راه‌حلی ارائه میدهد؟ برای پاسخ باین سؤال ابتدا باید دید که آیا اصولاً مکتبی اقتصادی بنام مکتب اقتصادی اسلام وجود دارد یا نه. ما این مسأله را بده اجمال بررسی میکنیم.

علیرغم اینکه متفکرین عصر طلایی یونان (ابویزه افلاطون و ارسطو)، برخی کتب مذهبی و فلاسفی اسکولاستیک اروپای فئودالی قرون وسطا (نظیر سنت آکیناسی) از مسایل اقتصادی نظیر مالیات و ارزش و ... ذکری به میان می‌آورند، لیکن هیچکدام را نمیتوان صاحب یک مکتب اقتصادی دانست. زیرا نه در زمان پیدایش ادیان مهم، نه در عصر طلایی یونان، و نه در قرون وسطی هنوز علم بنام علم اقتصاد پا به عرصه‌ی وجود نگذاشته و نمیتوانست گذاشته باشد. در سیستمهای ماقبل سرمایه‌داری مناسبات اقتصادی بسیار ساده و محدود بودند. لذا اصولاً نیازی به علم اقتصاد نبود. در آن اعمار نه زمینه‌ی ظهور چنین علمی وجود داشت و نه وجود یک مکتب علمی امکان پذیر بود. زیرا علم هنوز دوران جنینی خود را میگذراند. آنچنانکه ضرورت و امکان ظهور علم اقتصاد را ایجاد کرد پیدایش جامعه‌ی سرمایه‌داری و بالاخص انقلاب صنعتی قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی بود. در این زمان هم سیستم پیچیده وجود آمده‌ی زمینه‌ی ظهور یک مکتب اقتصادی را ایجاد میکرد و هم انقلاب صنعتی آغاز شده‌ی زمینه‌ی پیشرفت علم و تکامل قوانین و اصول علمی را فراهم

مذهبی هم بشمار نمیآید. او همانند ابن سینا غزالی، فارابی و غیره تنها یک متفکر سیاسی اسلامی است و افکار او و بقیه بهیچوجه بخشی از اصول اسلامی را تشکیل نمیدهند. اندیشه های ابن خلدون بهمان اندازه جز قوانین اسلام می است که اندیشه های اقتصادی کینز و آدام اسمیت جز قوانین مسیحیت است و یا افکار اقتصادی ریکاردو و ساموئلسون جز قوانین دین یهود بشمار میرود. حال آنکه نظریات اقتصادی ریکاردو یهودی و اسمیت مسیحی تو جیه کر دو مرحلهی مختلف از سرمایه داری بر سر اساس رقابت آزاد است و نظریات کینز مسیحی و ساموئلسون یهودی نیز توجه کر دو مرحلهی مختلف از سرمایه داری انحصاری. نظریات اقتصادی ابن خلدون نیز باید توجه کر خاصی از یک نظام اجتماعی بحساب آید.

با توجه به اینکه یک مکتب علمی اقتصادی بنام اسلام نمیتواند وجود داشته باشد. آیا اندیشمندان اسلامی میتوانند بنام اسلام نظری برای حل مسألهی تورم ارائه دهند؟ علیرغم اینکه اسلام همانند دیگر ادیان بزرگ یا کرافروشی و احتکار مخالفت کرده است، بهیچوجه نمیتوان ادعا نمود که اسلام میتواند قوانینی را برای حل مشکل تورم ارائه دهد. تورم یک بیماری سرمایه داری است و با کرافروشی در نظامهای ماقبیل سرمایه داری تفاوتهای فاحشی دارد. برآی حل این بیماری اولاً به قوانین علمی اقتصادی نیاز است. و ثانیاً این قوانین باید از شرایط عینی جوامع سرمایه داری الهام گرفته باشند. مثلاً، اگر چه قوانین اقتصادی مکتب کینز قادر بحل نهایی مسأله جامعهی سرمایه داری نمیباشند، لیکن اولاً از شرایط عینی جامعهی سرمایه داری (از دیدگاههای بورژوازی) الهام گرفته و ثانیاً از متدولوژی علمی هر چند محدود علم الاجتماع بورژوازی

نشأت میگیرند. و از اینرو هر یک از قوانین کینز در ارتباط مستقیم با مجموعه سیستم سرمایه داری است. راه حلی که اقتصاد کینز برای مسأله تورم ارائه میدهد بر اساس قوانین عرضه و تقاضا قوانین مصرف و تولید، سیاستهای پولی و مالی و سیستم پولی در یک جامعه سرمایه داری (انحصاری) است. لیکن اسلام که تورم را کرافروشی نوع مدر اسلام می داند قادر نیست قانونی را بعنوان راه حل مسأله تورم ارائه دهد لذا مجزا مرعروف و نهی از منکر، وعده پادشاهان و آتش جهنم ترساندن قادر نیست راه حل "اسلامی" دیگری را پیشنهاد نماید. هنر فـر د آگاهی باید بداند که با ترساندن و نصیحت کردن نمیتوان باین معضل اجتماعی پایان بخشید. تورم یک بیماری شایستی و نا هما هنگی اقتصادی میان بخشهای مختلف مصرف، تولید و توزیع و سیستم پولی و عرضه و تقاضا است و برای حل آن باید بتوان از طریق علمی یک هما هنگی بین آن بخشها ایجاد نمود. حتی مکتب اقتصاد بورژوازی با تمام پیچیدگی و ظرافت و دقت - بدلیل تضادهای موجود در سیستم سرمایه داری - قادر با جدا هما هنگی لازم برای حل واقعی

مقابلهی مقولات اقتصاد بورژوازی و اقتصاد سوسیالیستی هر کدام را که ب مذاقت خویش آید (گاهی هم با کمی تغییر و تحریف) بنام قوانین اقتصاد اسلامی (آنهم بصورتی بسیار مبتذل) بخورد خوانندگانش میدهد. آنجا که با مقولات اقتصادی فوق آشنایی دارند میدانند که اینگونه قوانین و مفاهیم خود بر قوانین و مفاهیم اقتصادی دیگری استوارند که بهیچ وجه ربطی به مقررات و قوانین تدوین شدهی اسلامی ندارد. مثلاً ضریب افزایش در اقتصاد کینز بر اساس تابع مصرف و میل نهایی مصرف بنا شده است که بدون تقسیم بندی درآمد ملی بطریقی که کینز انجام داده است - مفهومی نخواهد داشت. و میدانیم که هیچکدام از این ها در قرآن و احادیث وجود خارجی ندارند. بنابراین، بدلیل برداشتهایی شخصی و طبقاتی متفاوت است که تا این حد در نظریات اقتصادی بنی صدر، عسکری زاده، رضا امجدانی، توانا - ثیان فرد، محمدباقر صدر و سایرین تفاوت وجود دارد. تمام این نویسندگان میباحث اقتصادی دو قرن اخیر را با برداشت خاصی که بخاطر موقعیت طبقاتی خود از اسلام و مسایل اجتماعی - سیاسی دارند، تفسیر و تعبیر میکنند. البته گاهی هم نظریات عقب افتادهی اسلام را با استدالات عجیب و غریب توجیه می نمایند. از آن جمله است "اثبات نظریه اسلامی تحریم ربا این نویسندگان، اگر از لحاظ سیاسی - اجتماعی به زحمتشان نزدیکتر بوده و دیدگاهشان در زمره دیدگاههای اقلیت پائین تر جامعه قرار داشته باشد، حداکثر اقتصادی شبه مارکسیستی را ارائه میدهند و کربو محتوی نظریاتشان برداشت خاص از اقتصاد بورژوازی است. مثلاً، بعضی از آنها به تقلید و تحت تاثیر مارکسیستها (و پیرامون مکتب کلاسیک) بحث مقولهی ارزش و ثنوری ارزش کار را پیش میکنند. لازم به توضیح است که ثنوری ارزش کار را مارکس از ریکاردو و آدام اسمیت دو اقتصاددان کلاسیک گرفت و آنرا تکامل بخشید. آدام اسمیت مؤسس مکتب کلاسیک سبک بحث تفاوت میان ارزش مبادله و ارزش مصرفی را از ارسطو و از مقولهی قیمت عادلانهی مکتب اسکولاستیک قرون وسطی گرفته و کاملتر نمود. تا آنجا که ما میدانیم در هیچ کجای قرآن و احادیث و سنت در اسلام از قانون ارزش کار سخنی به میان نمیآید. بعضی از نویسندگان کتب فوق میگویند تا آیهی لیس لانیسان الی ما سعی (انسان بسودن کوشش چیزی را بدست نمیآورد) - که به هیچوجه بهمانکر ارزش کالا نمی باشد - را مبنای قانون ارزش کار تلقی نمایند که به باور مسلمانان عیب و بیپوده است. تنها متفکر اسلامی که چند قرن پیش فرم ناپخته های از قانون ارزش کار را مطرح کرده است، ابن خلدون متفکر اسلامی شمال آفریقا است. لیکن باید در نظر داشت که خلدون نه پیغمبر مسلمانان است، نه یکی از دوازده امام جمعه است و نه یکی از رهبران چهار فرقه ای اهل تسنن بشمار میآید. او حتی یک رهبر

آزادی ...

توضیح در مورد ادامه مقاله

"نقدی بر نظرات سازمان پیکار"

در ادامه‌ی نقد نظرات و نظریات "پیکار" بنا بود مطالبی حول دید "پیکار" از انقلااب اجتماعی ایران منتشر شود و نشان داده شود که بسیاری از کمروپها و نوسانات "پیکار" ریشه در عدم شناخت از انقلاب ایران دارد. تعجب آور است ولی حقیقت دارد که در گذشته "پیکار" بجز اشاراتی گذرا نه تنها دیدند و تحلیلی از انقلاب ایران ارائه نداده است بلکه تصور داشته است که اساسا بحث این مساله ضرورت ندارد چرا که کویا آنرا که عیسان است چه حاجت به بیان است! رفیق مائستو طرحی از انقلاب را در جامعه‌ی مائستو "نیمه‌ی فتودال نیمه مستعمره" ارائه داده است و برای "پیکار" که "انطباق دهنده‌ی خلاق اندیشه‌ی مائو تسدوون بر شرایط ایران" است کافی است که نام انقلاب را از رفیق کپی برداری کند و از اعضا و هواداران خود و جنبش کمونیستی ایران بخواهد که آنرا درست بپذیرند و گرنه "شبه تروتسکیست" هستند.

با این همه جای خرسندی بود کمیسره از هواداران "پیکار" شنیدیم که فشار توده‌هسا "رهبری" را مجبور کرده است که توضیحاتی پیرامون انقلابی که باید مردم بکنند (۱) بدهد. بفراز اطلاع قرار است در این مورد نوشته‌ای عنقریب منتشر شود. ما برای آنکه پیشداوری نگردیم باشیم و این فرصت را بدهیم که "پیکار" نظرات جدید خود را ارائه دهد، ادامه‌ی نقد نظرات "پیکار" را به زمانی پس از انتشار نوشته‌ی مذکور موکول میکنیم. طبیعی است که اگر "رهبری" پیکار مصمم شد که همان چندسده جمله‌ای که در گذشته گفته کافی است و نیاید وارد معقولات شد چون جاده خیس و لغزان است و امکان از دست دادن تعادل بسیار، در ایستادن صورت ما نیز بهمان اشارات گذشته‌ی "پیکار" قناعت کرده و همراه با خوانندگان مروری بر آنها خواهیم کرد.

که این احزاب مترقی نبوده اند...
انحلال آنسان احساس رضا نیست کنند
گام اول و تعیین کننده جهت انحلال احزاب مترقی نیز برداشته شده است. شترمنوعیت با شروع از خانه لیبرالها به سردخانه "پرولتاریا" نیز خواهد رسید. سکوت نیروهای "مترقی" چه با پسین سهانه ساده لوحانه که ممنوعیت احزاب لیبرالی در جامعه سرمایه داری "امروزی" است، و چه با این دلیل خائنه که با رفتن بزرگ عای بخش حاکم مکانی در آفتاب برای خود بیابند و در حقیقت با تقیل نقش عمده ظلمه حکومت شدن، "امروز پرولتاریا را به پیش برانند"، در نهایت چیزی جز امکان سرکوب بیشتر برای رژیم رایج آرمغان نخواهد آورد.

حمله به "لیبرالها"، مقدمات فراهم آوردن شرایطی است که در آن ابتدارو زمانه جمهوری اسلامی و صبح آزادگان و مردم و کار (اکثریت) امکان عرض اندام داشته باشند و سپس با یکی دیگر از شعبده بازیهای انقلاب اسلامی با سیم انقلاب مثلا هفتم "مردم" و "کار" که "رسالت" خود را دریا دویی ارتجاع انجام داده اند بهما نجا فرستاده شوند که ناصر و سادات و صدام "متحدین" خود را فرستادند: به بالای چوبه دار. در آن زمان پرولتاریا برای آن کمونیستهای فریب خورده یا فریبکار اشک نریخت. پرولتاریای ایران نیز قطعا رفیق القلب تر نخواهد بود.



خلاصه کنیم: محدود کردن خواست به امکسان فعالیت احزاب و سازمانهای مترقی در جامعه سرمایه داری غیر واقع بینانه و مضحک است. حمله به احزاب و مطبوعات لیبرالی در جامعه سرمایه داری مقدمه حمله به احزاب و مطبوعات چپ است. سلطه مطلق یک جناح از حاکمیت - هر جناح - بنفع پرولتاریا نیست. پیش در آمد فشار بیشتر بر پرولتاریا و نیروهای مترقی است. برنامه حداقل در جامعه بورژوازی و خرده بورژوازی با جامعه ای تحت حاکمیت پرولتاریا مستغافوت است. در جامعه سرمایه داری وظیفه پرولتاریا افساء نیات همه جناحهای حاکمیت و نیز افساء ماهیت جدالهای آنسان و کمک به تشدید این تضادهاست. محدود کردن خواست به امکان فعالیت احزاب و سازمانهای مترقی علیرغم ظاهر "مترقی" خود همه ایسن احکام زانادیده میکیرد و شعاری راست روانسه و در خدمت جناح غالب حاکمیت است.



بندبازی بی سرافجام بین جناحها

ر - آذری

دامن می زنند یا در چشم انداز بکثای قدرت قرار گیرد امام و "یاران راستینش" گر گریه سحر می دهند و بی آنکه بگویند، فلاکت تاریخی "نه چپ نه راست" را به نمایش میگذارند. و بسیار دیگر این تحریر تاریخی را به اشکات می - رسانند که خرده بورژوازی اگر در رهبری قرار گیرد، کاری بجز انهدام انقلاب او ساخته نیست. اما گذشته از سیاسیهای مختلف خرده بور -

ژوازی که عمدتاً در مقابل جناح رقیب جنبه ای عکس العمل داشته اند و بنا بر ماهیت بازسازی و حفظ نظام سرمایه داری نمی توانستند جنبه ای ابتکاری مستقل داشته باشند، نقش آیت الله خمینی بسیار پیچیده تر و مبهم تر از اینهاست که او را بتوان کاملاً طرفدار یک جناح دانست، چون اگر چنین بود وی با نقش تعیین کننده ی خویش می توانست کارها را بکسره کند، اما چنین نیست و نمی توانست باشد. آیت الله بخوبی می داند که این نظام، نظامی است سرمایه داری و بنا بر این مدیران و برشادرینان خاص خود را می باید. لیکن اینرا نیز میدانند که اگر همین جناح استقلال و قدرت بیشتری نسبت به روحانیت بدست آورد جای بی برای او و بارانش نخواهد بود، و لهذا باید بوسیله ی قانون ولایت فقیه کنترل شود، ولی فقط کنترل شود و نه موجودیتش مورد سوال قرار گیرد. ایشان باور خود را چنین بیان می کنند: روحانی و دانشگاهی دو بال از یک پرند، هستند که هیچکدام برای پرش با یک بال را ندارند و نیز دانشگاهی با یک بال

مذهب و شیعه به اسلام باشد. از اینجا است که نقش دوگانه ی امام یعنی هم تجسم عینی وحدت و تضاد جناحین هم به عنوان حفظ مقام ویژه ی هر یک از آنها، برجسته می شود. ولی تا اینجا هم چیز تازه ای برای کسانی که دو سال شاهد "رهبری بیامیرگونه ی امام" بوده اند وجود ندارد مثالی تازه ای که کمونیستها باید از اهمیت آن مطلع شده و با آن برخورد کنند، مثالی که گسترش بند بازی تاریخی امام در میان طبقات می باشد. به عبارت دیگر اگر تا بحال باریهای امام را در ائتلاف خرده بورژوازی و بورژوازی شاهد بوده ایم، باید از این پس به موازات رشد تاریخی توده ها از هر دو جناح حاکم، آیت الله را در موضع "مخالفت" حکومت و موافق توده ها ببینیم که علی رزیم امکان قیامشان می رود بپیماییم. شاید این موضوع شجیب آور باشد ولی واقعیت دارد و آیت الله خمینی با مهارت فراوان در معان عصبیه های خود با اشمی جمعه بطور کلی و مختصر بدان اشاره کرد، که بآن می پردازیم.

قبلاً گفتیم که این جنگ یک جنگ رسمی و محدود است. در یک جنگ رسمی اگر چه حتی

همگان از سیر وحدت و تضاد بورژوازی و خرده بورژوازی در دو ساله ی بعد از قیام یهمن تا با مرور آگاهند و چگونگی "وحدت کلمه" آنان را در سرگوبه های توده های مسلح و نیروهای کمونیست و انقلابی و نیز تجسم این وحدت را در بازسازی ارتش شدیداً ضربه خورده ی آریا مهری و بازسازی و حفظ مناسبات مصدوم سرمایه داری بروشنی بیاد دارند. برای کمونیستها از همان روزهای بعد از قیام و حتی قبل از آن پرواضح می نمود که بورژوازی تا ترمیم ارتش و نهادهای بوروکراتیک و همچنین تا خلع ید از تئورهای کارگری و طبع سلاح توده ها و سرگوبه ی ملیتهای ستمدیده و نیروهای متروقی سیاسی یعنی تبار برقراری "امنیت" و حاکمیت سازمانهای مربوطه اش می بایست با تسبیح و شریش در پشت لبها و عمامه پنهان شود و اجباراً و موافقتاً "زیمن بر پشت سرای درشت" را بپذیرد. کمونیست ها می دانستند که بورژوازی برای مدت عدسیه ی نمی تواند جدایی "دسته" و "تیغه ی چاقو" را تحمل کند، اگر چه او می توانست بخش بزرگی از آن چیزهای "زائدی" را که در نظام سرمایه داری باید برده می شد ببرد، اما نمی توانست خود به تنهایی آن تیغه را بکار برد و اصولاً چنین تیغه ای که تیزی قدرت آنرا توهم توده ها نسبت به رهبران روحانی خرده بورژوازی استیسی تشکیل می داد ببرد او نمی خورد. او بکسره تیغه ای احتیاج داشت تا مستقیماً علیه همین توده ها بکار گرفته شود و چنین تیغه ای موجود بود ولی همانند تیغه ی روحانیون تیز و کاری نبود، بنا بر این وحدت و تضاد حاکمیت از نظر بورژوازی استفاده و در عین حال کند کردن و از کار انداختن تیغه ی اول و تیر و کاراشمودن تیغه ی دوم، بهر قیمت بود و تا تحقق چنین هدفی، وحدت باید متناسب با تناسب قسسه های طرفین و موضوع و مسائل مختلف حکومتی حفظ می شد و چنین بود که در شرایطی همه ی فرماندهان آریا مهری از قبیل شاد مهرها و باقریه ها و فلاخی ها در مدح امام مدیحه ها سرودند که "امام با بدست گرفتن فرماندهی کل قوا در حمله به خلق کرد ارتش را زنده کرده است و در شرایطی دیگر امید امام، فقیه عالیقدر آیت الله منتظری ناله سر می دهد و از اینکه در ارتش تبلیغات علیه روحانیت زیاد شده است شکوه می کند. آری روزی بود که بازرگان با خسوح در حضور امام در قم ضرب المثل خیرین یک لقمه خوردن خود و ناله های روحانیون و تقدیم لقمه به آنان را نقل می کرد و آیت الله از ته دل می خندید، و امروز که تیغه اش بواسطه ی زدوده شدن توهم توده ها کند می شود و رقیب، "روبه مفتاحه" به "جدایی مردم از روحانیت"

حساباری و سرپارشی را برده‌جا استند، بکبرند
سقول سرست جنوس به ناراج سردارهاست، سرده
و طراح این جنگ ظاهرا دعای و پر برگست،
شیمار آریامهری یعنی آقای فلاحی است و سردار
کلش آقای بنی صدر است که "بازسازی اقتصاد،
وحدت ملی و برقراری امنیت و معنویست" را
سرنامه‌ی "انتخاباتی" خود قرار داده بسود.
اگر این جنگ موجودیت کل رژیم اسلامی را زیر
سؤال قرار داده - که چنین است و یکی از
اهداف رژیم صدام هم این است - بنا براین
بازتاب تعیین استراتژی و تاکتیک جنگ در
داخل سیر باید سعه‌دهی سردارها باشد و بقول
سامی "محرمانه‌ی" بنی صدر به امام، بایستد
"تعدد مراکز قدرت" از بین برود و دست‌اقای
بنی صدر "بار و بارتر از گذشته" شده و حزب
رقیب که "بی‌دینند و سخت قدرت طلب" گنار
گذاشته شود. زیرا آقای بنی صدر نمی‌تواند
در "دو جبهه" بجنگد یعنی ایشان به‌نماینده‌گی
جناح بورژوازی نمی‌تواند دوگانگی و اختلاف
در تعیین سیاست بود و نبود کشور را تحمل
کند. خواب حزب رقیب قبل از این نامه هم
روشن بود، کسب هر چه بیشتر قدرت از طریق
کنترل ارگانهای مختلف: مجلس، قسسه‌سوهی
فضا، کابینه، دادگاه‌های "انقلاب"، سپاه
پاداران، بسیج "مستصفین" و... و همچنین
کسب هم یاری هر چه بیشتر حزب توده و فدائیان
اکثریت.

و امام امیر این میان چه می‌گویند و
چه می‌کند. او بعد از مدتی سکوت در محله
ظاهر می‌شود از یکسو راهیما بی حزب علی‌به
بنی صدر را لغز می‌کند و خرد به سانسیت
عما سرور "وحدت روحانیت و دانشگاهی" ضمن
نصیحت کردن حزب و پیش کشیدن داستان دو پال
لازم برای پریدن، به بنی صدر نیز می‌نماید.
ایشان به مناسبت هم‌آورد "با شکوه" می‌فرست
مایند!

"آیا می‌خواهید دانشگاه‌ها باز شوند و
کمونیت‌ها و "مستصفین" بپایزند و
اطلاق جنگ برای کردستان درست کنند؟
اگر فهمیده می‌گوئید، باید تکلیف‌تان
روشن شود و اگر نمی‌فهمید چطور، چرا
شم سنا می‌ندارد؟...

آیت‌الله در واقع می‌داند که بنی صدر علاوه
بر ارتش ظاهرا پرچم آزادیخواهی را با فرمول
"بحث آزاد" بدوش گرفته است و این موضوع
برای روحانیت از "بمب خونه‌ای هم خطرناک‌تر
است، شوده‌ها نباید آزادی داشته باشند،
آنها نباید خودشان فکر و عقیده‌ای را انتخاب
کنند آنها باید مثل کوسفندان سربزیر توسط
چوبانان به آجا بی که باید برده شوند.
گفتن آزادی حتی بخاطر سیاست بازی هم که شده
نشانه‌ی نداشتن شم سیاست بازی است... ولی
آیت‌الله همچنین می‌داند اگر چه جنگ‌برای
به بند کشیدن توده‌ها مفید و پر سرکت بسود،
لیکن ادا مدی جنگ و اشارات ناسی از آن وابستاد
سرام آور بحران اقتصادی و حلقان سیاسی
می‌تواند اوضاع را پیچیده‌تر ساخته و باعث

از دست رفتن سر رشته‌ی امور گشته و نهایتا
عواقب وخیمی را برای اودرپی داشته باشد بنا بر
این تا دیر نمانده است باید تحرک بیشتر
از خود نشان داد و با چشم و گوش بارتوری
به میدان آمد. نخست باید تشکیلات مستقیم و
محکمتری را بوجود آورد زیرا این امکسان
همواره وجود دارد که بدینتی و نارغایتی
مردم از حزب جمهوری اسلامی بالا گرفته و ضرر
مستقیما به روحانیت رسیده و در زان آنها
دامتگیر آیت‌الله خمینی شود و نیز امکان
دارد که رهبران حزب در راه کسب قدرت احصار
داستان دو پال و لزوم "وحدت" را فراموش
کنند و به او گزارشات نادرستی دهند و بنا
از زدو بندهای پیش برده او را بیخبر بگذارند
لهدا، امید وی آیت‌الله مستطری، امام محمد
های سراسر کشور را فرا می‌خواند تا سیاست
مستقیم امام بر آنها دیکته شود و گزارش کارشان
مربوب و مستقیم بدست امام برسد. اما سراسر
آیت‌اللهی که از شم سیاسی چندین دهساله‌ای
برخوردار است و در ۲۰ سالگی انقلاب اکثریت
را پشت سر گذاشته است، در این شرایط
بحرانی و پیچیده با یک سیاست بد می‌گذارد
آمدن کودکان می‌نماید لذا اسعاد دیگر
سیاستش را در سخنانش به انجدهی جمعه پیش
می‌کشد.

یک بعد این سیاست چراغ سبز نشان دادن
به همه‌ی اشخاص و گروههایی است که هنوز او را
"امام امت" می‌شناسند و می‌خواهند کسد او
همچنان امام بماند. بنا براین او خود بسنا
دکتر پیما ملاقات می‌کند و ایشان پس از این
ملاقات اعلام می‌کنند که اکنون همه‌ی نیروهای
خط امام باید بر علیه امیرپالیسم بسیج
شوند، ضمن اینکه شایعه‌ی وزیر امور خارجه
شدن ایشان بالا می‌گردد. سپس در سخنرانی
به "ملای بررگ" اشاره می‌کند که می‌توانند
برای دادگاه‌های "انقلاب" قاضی منصوب کنند و
علاوه بر اینها از طریق فقیه عالیقدر بسنه
مجاهدن اشاره‌ای میکند که شما از نظر ما
کافر نیستید و برای قدم اول در نماز جمعه
که بسیج گروهی متعلق نیست شرکت کنید فقط
اخلاقان کمونیستی است و تهنه‌ای بی بسنه
اشخاص می‌زند که آنها درست شدی است و
برای تکمیل این سیاست و جلوگیری از فطرس
گاهش قدرت "ولی امر"، خود امام اشخاص و
گروههایی را که بنتم خودشان از جنگ بهره‌بر
داری میکنند مورد حمله قرار میدهد و آنها
را حیوان واقعی می‌نامد و دانشجویان توسط
امام هم باید تجدید غا طرات خوش گذشتگی
دوباره روی خط می‌افتند و دست به "افشاگری"
میزنند با این تفاوت که اینبار فریادهای
"دانشجوی خط امام، افشاکن افشاءکن" بسنه
گوش می‌رسد. و این دانشجویان گویا فقط بر
حس "غریزه" اینکار را انجام میدهند.

تا اینجا اسعاد سیاستهای "رهبرانقلاب"
در میان هیات حاکمه بود، اما بسیمیم امام
چه خوابی برای زحمتگشان دیده است. آنهایی
که در صفهای خواریار و تاکسی‌ها و

میگفت:

"حالا دیگر حکومت اسلامی است و قیام بر ضد حکومت اسلامی از گناهان کبیره است، خداوند بهیچوجه از این گناه در نمیگذرد."

اما ایشان فقط قیام را پیش بینی نمیکنند بلکه علاوه بر این قیام را معنی و جهت میدهد و بقول خودش در گوش ملت میخواند که اولاً اگر علیه دولت و مجلس و دادگاه ها قیام کردید، بگوئید "هیچکدامشان اسلامی نیستند" و اسلامی را بخواهید و دوماً خطاب به ائمه جمعه میگوید که شما نشسته‌اید که ملت بر ضد شما قیام کند و منتهم با آنها موافقت نکنم و برای اینکه برای "گوسفندان" ستوالی باقی بماند در همان سخنرانی وقتی از شکایت نامه‌ها صحبت میکند میگوید "با اینکه من کارهای نیستیم" یعنی ای توده‌هایی که ممکن است قیام نکنید بدانید من در این حکومت کارهای نیستیم و بر علیه بقیه قیام کنید و حکومت اسلامی بخواهید تا من هم با شما موافق باشم، یعنی همان الله اکبر، خمینی رهبر را فراموش نکنید، زهی خیال باطل، در رژیمی که بقول یکسی از آخوندها نمیتوان آنرا رژیم جمهوری نامید بلکه باید رژیم "امامت و امت" اش خوانند (باد "انقلاب شاه و ملت" به شر!) - درسخرانی رادیو- در رژیمی که از سرپرست روزنامه و دادگاه و رادیو... تا فرماندهی کل قوا پیشرا امام کبیر نصب میکنند، در رژیمی که "ساج" اش در سیاهی چندین متر پارچه پوشانده شده و... گویا این امام کارهای نیست. دروغی بایسن بزرگی از امامی بدان "عظمت" سزاوار است چون هر آدم "کوچک" دیگری اکثر چنین میگفت بعنوان "فدائقلاب" با او رفتار میشد. ولایت توده‌های مفروض آقای خمینی چنین باور خواهند کرد که دولت و مجلس و دادگاه‌ها و همه آنها بی‌کس هستند اسلامی نیستند و از آقا خواهند خواست که از اول حکومت اسلامی برایشان درست کنند. ولی آیت الله باید بدانند که در شرایط بحران نظام سرمایه داری و اوجگیری مبارزه طبقاتی، بندهای بی فرجام در میان طبقات نامیسرت...

میگردد.

جمهوری اسلامی و...

مشکل تورم نمی باشند. اگر مکاتب اقتصادی بورژوازی از ارائه راه حلی حتی غیر دائمی و غیر واقعی برای مشکل تورم عاجز باشند، طبیعی است که اسلام با اصل امر به معروف و نهی از منکر و ترساندن بازاریان از آتش جهنم قادر نخواهد بود حتی راه حلی غیر واقعی و ظاهری و موقتی را برای مسئله تورم جامعه سرمایه داری نوع "اسلامی" ایران ارائه دهد.

اتوبوسها و... "تق می زنند" و علیه مجلس و روحانیت و سپاه و... صحبت میکنند. امام در سخنرانی بعد از تakedهای فراوان بر اینکه ابرقدرتها مشغول پیاده کردن و تبلیغ تز جدایی روحانیت از سیاست هستند و لزوم مبارزه با آن، مسالهای نامه‌های شکایت آمیزی را که گویا روزی ۲۰۰ تا ۴۰۰ تا به دستش میرسد، پیش میکند و در ضمن سفارش به رسیدگی با این مسائل از جانب ائمه جمعه، بسیاری از نویسندگان شکایت نامه‌ها را عمال توطئه - گران مینامد و میگوید آنها را باید تعقیب کرد و فهمید که چه کسانی به آنها شکایت کردن را القاء میکنند. او بار دیگر توده‌های ناراضی را که در اتوبوسها و تاکسیها و... نغمه‌های مخالف سر میدهند عاملین توطئه‌های ابر قدرت ها میخواند و بدین ترتیب به خفقان موجود دامن میزند.

اما در مقابل زحمتکشان این سیاست یک بعدی امام ابلهانه مینماید. زیرا که هنوز میتوان منظرهی شکست شاه و ارتش و ساواکش را در مقابل حرکت توده‌های میلیونی در جلو چشم مجسم کرد و چقدر بهیمان خواهند بود کسانی که از آزموده‌ها نیا آموزند. بر این مبنی امام سیاست ماهرانه و ریسک آمیزی را بر سر آن می افزاید تا اگر هم این "رسیدگیهای ائمه جمعه" و خفقان سیاسی حاکم و همیاری هوادارانش نتوانستند توده‌ها را از حرکت بازدارند، او شخط بتواند بار دیگر با یک نمایش مافوق طبقاتی آنرا مهار بزند. ایشان بعد از تاکیدات فوق به ائمه جمعه می افزایند: "شما نشسته‌اید که یکدفعه صدای ملت بلند شود که این دولت، این مجلس، این دادگاه‌ها، این کمیسیون... (روزنامه‌های اطلاعات ۴ دی آنرا اشتباه گمونیتها چاپ کرده و روزنامه‌های کیهان کلاً زچاپ این قسمت "صرف نظر" فرموده است)) و همه اینهایی که هستند هیچکدامشان اسلامی نیستند و به ضد شما قیام میکنند و توفت هم من با آنها موافقت بکنم..."

ملاحظه کنید "شم سیاسی" کسانی را که تاریخ را چیزی از پیش مقدر دانسته و سازندگان واقعیش ((توده‌ها)) را گوسفندانی بیش نمیی دانند چگونه در خیال خود میتوانند زیراه رفتن گوسفندان جلوگیری کنند، ایشان در این "قراز" مختصر از سیاست چند مسالهای مهم را به توده‌ها القاء میکند تا همچنان امام بماند و مالکیت خصوصی، مشروعیت آسمانی را از دست ننداده و جهل قرون وسطایی همچنان پا بر جا بماند. او در این مختصر به واقعیت نارضایتی توده‌ها اشاره میکند و حتی پیش بینی قسسام را نیز مینماید و از یاد میبرد که در حرکت توده‌های تبریز و تصرف رادیو و تلویزیون

برقرار باد اتحاد زحمتکشان ایران و عراق علیه جنگ و تجاوز

چند پاسخ...

سخن رانده است. موضع ما در این مورد همانست که قبلا نیز بیان شده است. بعضی شوروی را سوسیالیستی نمی دانیم ولی اینکه شوروی چگونه جا زده است، موضوعیست که همه سازمان آنرا هنوز قابل مطالعه میدانند. و تشخیص سرمایه داری بودن یا نبودن و پس از فورماسیون جدید بودن آنرا موکول به مطالعه و تحقیق بیشتر میکند.

رقیق در ادامه مینویسد:
آیا اصولا مقالاتی که دارای موضوعی خلاف مواضع سازمانی هستند (مانند مقاله مذکور) میتوانند یا استفاده از آنها در رهائی درج گردند؟ در صورت مثبت بودن پاسخ این سؤال آیا این عمل نقض فلسفه و جهت گیری مقالات اتحاد است؟

همان طور که در فوق اظهار شد، مقاله مذکور دارای موضوعی خلاف مواضع سازمان نیست. مگر اینکه رقیق موضع دیگری غیر از سوسیالیستی شوروی را در نظر داشته باشد. البته بهترین می بود هنگام تکثیر آن بصورت کتاب امضای مستعار رقیق ذکر میشد.

در مورد درج مقالاتی که دارای موضوع خلاف مواضع سازمان باشند، باید گفت که اینگونه مقالات باید در صورت درج مشخص گردند. در این مورد میتوانیم مثال شرکت در انتخابات مجلس را بخاطر بیاوریم. در مورد آن سه لایه مشخص در سازمان دو نظر وجود داشت. یکی نظر اکثریت بود و دیگری نظر اقلیت که در جمعیتی خلاف یکدیگر نیز بودند. همانطور که در آن زمان ملاحظه کردید هر دو مقاله، یکی تحت عنوان نظر اکثریت (موضع سازمان) و دیگری تحت عنوان نظر اقلیت منتشر شدند. ما معتقدیم برای حفظ دموکراسی درون سازمانی، در مواردی که درباره مسائل به توافق نسیم یا پس نظرهای مختلف را منتشر کنیم و در معرض تفاوت جنس قرار دهیم. اگر ملاحظه کرده باشید شوروی پس از انقلاب اکثریت و اقلیت از ایده دموکراسی درون و بیرون حزب از بین برود، حزب بلشویک خود نظریات مخالف اکثریت را، حتی اگر نظر یک نفر بود، در تیراژ وسیع منتشر و پخش میکرد. این به گمان ما سبب بسیار از زنده است.

رقیق سئوالات زیر را طرح کرده است:
آیا مواضع مقالاتی که دارای امضای هستند، بتوان مواضع سازمانی قابل پشتیبانی هستند؟ در صورت مثبت بودن پاسخ سؤال فوق، دیگر ضرورت استفاده از آنها چیست و در صورت منفی بودن پاسخ، دلیل درج مقالاتی که دارای مواضعی غیر از مواضع سازمان میباشد چیست؟

علت اتحاد را بودن برخی مقالات اینست که در این مقالات گاهی مواضعی در مورد مسائل اساسی طرح میشوند که احتمال می رود توافق تمام یا اکثریت رفقای سازمانی نباشد و از آنجایی که امکان به بحث گذاشتن مقالات یک نشریه هفتگی میسر نیست، این مقالات با امضا منتشر میشوند تا ضمن ارائه تحلیل موضعی که امکان دارد مورد موافقت کل سازمان نباشد نظام کلیت سازمان برداشت نشود. بنابراین، اینگونه مقالات صرفا در کلیت تحلیل خود و نه لزوما در اجزاء مورد توافق سازمان هستند.

* الف - رد تر سوسال امپریالیست بودن شوروی یک موضع سازمانی است.
ب - سازمان شوروی یا هیچ کشور دیگری را سوسیالیستی نمی داند.
پ - سرمایه داری بودن یا نبودن شوروی هیچکدام موضع سازمان نیست. آری نتیجه گیری پایان مقاله نقدی بر راه رشد غیر سرمایه داری مبتنی بر سرمایه داری نبودن شوروی موضوع سازمانی است؟ اگر موضع سازمانی نیست، چگونه در رهائی درج گردید و حتی بعدا بصورت کتاب سازمانی تکثیر گردید؟

توضیحا باید بگوئیم که جمع بندی سوسال نظرات سازمان در این زمینه دقیق نیست. ما فکر میکنیم منظور تو از نتیجه گیری پایان مقاله، این جمله باشد که نقل میکنیم: "اولا اینکه شوروی سرمایه داری و امپریالیست است حکمی است که هنوز اثبات نشده است." ملاحظه میشود که این نتیجه گیری حکم بر سرمایه داری نبودن شوروی نداده است بلکه صرفا در عدم اثبات سرمایه داری بودن آن به شیوه ای که ما روشیها ابراز میدارند

بخصوص در جنبش چپ ایران که استالینیسم هر گونه دموکراسی درون تشکیلاتی را نابود کرده است این سنت باید احیا شود. یک نگاه به انشعابات مختلف که در جنبش صورت گرفته (و باز هم خواهد گرفت) بخوبی آثار این امر را به نمایش میگذارد: تمام گروههای انشعایی، در میان سایر مسائل، از اینکه رهبری سازمان نظر آنها را تحریف شده به اطلاع دیگران رسانیده و با اصلا رسانیده شکایت دارند.

از پیشنها دات نومشکریم و امیدواریم که به سئوالات دیگرتونیز در فرصتی دیگر پاسخ دهیم.

● رفیق ی (رشت)

در مورد نکاتی که ذکر کرده ای توضیحاتی لازم است:

* هنگامیکه می گوئیم بر حزب بلشویک مشی پرولتری حاکم بوده است بدون تردید معتقد نیستیم که هر چه این حزب کرده است بدون اشتباه - و حتی اشتباهات کمرشکن - بوده است. اما این اشتباهات از دو مقوله اند. بخشی مربوط به بی تجربگی پرولتاریا هستند. فراموش نکنیم که پرولتاریا در اولین تجربه ی وسیع خود میتواند اشتباهاتی کند و انتظار اتخاذ یک مشی مد در مد صحیح در همه ی زمینه های اجتماعی از او به معجزه بیشتر میماند. اما طبعاً همه چیز مربوط به بی تجربگی نیست و همه چیز اشتباه تاریخی پرولتاریا نیست. در بسیاری مواقع اشتباهاتی رخ داده است که قابیل اجتناب بوده است و ریشه ی این اشتباهات نیز در انحرافات ایدئولوژیک موجود نهفته است. حاکمیت مشی پرولتری بدین معنی نیست که مشی های غیر پرولتری اساساً غیر موجودند و خود را در اینجا و آنجا نشان نمیدهند. ما نیز با شما هم عقیده ایم که عدم اتخاذ مشی صحیح در مقابل شوره های کارگری و عدم درک صحیح مناسبات حزب و شورا، سندیکاها و حزب، سندیکاها و شورا... از جمله مسائلی بودند که موجب بروز ضایعات جبران ناپذیری شدند و در ادامه خود حاکمیت پرولتری حزب بلشویک را متزلزل کرده و راه را برای گرایشهای خرده بورژوازی باز کردند.

* اما در مورد این مساله که چرا و چگونه لنین در بسیاری از موارد با حزب بلشویک و بهتر بگوئیم با کمیته ی مرکزی حزب در تضاد می افتاد نیز باید توجه داشته باشیم که همه ی انسانها در درک مسائل تغییر یافته یا بنده بیک اندازه سریع نیستند. لنین سرعت انتقال فوق العاده ای داشت و به مجرد دریافت کوچکترین علامتی دال بر لزوم تغییر تاکتیک، آنرا اعلام مینمود ولی در مواردی نه چندان کم کمیته ی مرکزی روی شعارها و تاکتیک های قدیمی با قس میماند و این امر موجب کشمکش ها می شد. این کشمکش ها کلاً بی فایده نبودند و در

جریان این مجادلات بود که توده های حزبی امکان انتخاب صحیح را می یافتند. تنها سلاح لنین استدلال و توضیح نظریاتش بود. حتی یک مورد نیز نمی توان یافت که سلاح لنین "اتوریته" او بوده باشد و کسانی صرفاً بخاطر اینکه لنین چنین میگوید از او تبعیت کرده باشند. من الاتفاق در اقلیت ماندن مکرر لنین نشان میدهد که او ابایی نداشت که در اقلیت باشد و به شیوه های اعمال قدرت و اتوریته برای "قانع" کردن دیگران متوسل نمیشد. این مساله از محاسن حزب بلشویک بود و نه از معایب آن. آیا اگر حزب به مجرد تغییر نظر لنین در مساله ای بی درنگ از او حمایت میکرد و لنین همواره در اکثریت بود در آن صورت بسان حزب چه صفتی میتوانستیم بدهیم؟ جواب روشن است. صفتی که سالها بعد بسان دادیم و آن زمانی بود که همواره ۹۹٪ "توده های حزبی" و البته همه ی کمیته های مرکزی پشتیبان هر تغییر مشی "رهبر" بوده اند! استالینیسم را می گوئیم.

* در مورد اینکه آیا ما "چه باید کرد؟" لنین را بعنوان مرجع تئوریک برای سازماندهی و عمل سیاسی قبول داریم یا نه باید بگوئیم که جواب این سؤال هنگامی بی درنگ مثبت بود که ما نیز مانند برخی از سازمانهای چپ معتقد می بودیم که لنین خاتم الانبیا بوده است و پس از وی ما رتسیم از تکامل ایستاده است!! مدل لنین در مقابل اکونومیستها ارائه شده و حاکمی از توجه و تاکید بر مسائلی است که اکونومیستها بر آنها توجه و یا ورنداشتند. بنابراین، این نوشته:

الف - برای مبارزه با چنین گرایش انحرافی تدوین یافته است.

ب - تجارب بعدی حزب بلشویک و خود لنین در آن منعکس نیست.

ج - تجارب بعدی حزب کمونیست شوروی منجمد پدیدار شدن استالینیسم و ریزیونیسم طبعاً در آن جایی ندارد.

در اینجا بی مناسبت نیست که از نظر خود لنین در مورد "چه باید کرد؟" تنها ۵ سال بعد از انتشار آن دکری بمان آوریم تا شاید مذهب یون جنبش چپ نیز از روش وی، هر چند اندک، بیاموزند. (شماره ی صفحات همگی مربوط به جلد ۱۳ مجموعه ی آثار لنین بزبان انگلیسی است و تاکیدهایی که با دو خط مشخص گردیده اند از ماست.)

لنین در پیشگفتار بر مجموعه ی ۱۲ سال (در برگیرنده ی آثار وی طی سالهای ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۷) درباره ی چه باید کرد؟ می نویسد:

"اشتباه اساسی آنهایی که اکنون به چه باید کرد؟ اشتقاد میکنند، اینست که این جزوه را مجزا از شرایط مشخص تاریخی یک دوران معین از تکامل حزب ما، که اکنون مدتهاست پشت سر گذاشته

شده، در نظر میگیرند. (صفحه ۱۰۱)
و اشتباه اساسی کماتیکه "چه باید کرد؟" را بعد از گذشت نزدیک به ۸۰ سال "که اکنون مدتهاست پشت سر گذاشته شده"، هنوز بعنوان نسخه‌ی بی نقصی تجویز میکنند، اینست که آنرا "مجسرا از شرایط مشخص تاریخی... در نظر میگیرند."
"چه باید کرد؟" جمیعندی تا کتیکه...
ایسکرا و سیاست تشکیلاتی ایسکرا... در ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ است. دقیقاً یک "جمع بندی" نه بیشتر و نه کمتر. (صفحه ۱۰۲)

در کنگره‌ی دوم هم من بهیچوجه قصد ارتقا، فرمولبندیهای خودم در چه باید کرد؟ را به سطح "برنامه‌ای"، که مشکل از اصول خاصی باشد، نداشتم. بالعکس عبارتی که من بکار بردم... این بسود که اکنون میست‌ها در نهایت افراط فرار گرفته‌اند. چه باید کرد؟ آنچه را اکنون میست‌ها کج کرده‌اند، راست میکند... من تاکید کردم که صرفاً بدین خاطر که ما آنچه را که کج شده است، با شدت تمام راست میکنیم، خط عمل نکرد ما همواره مستقیمترین خط خواهد بود. معنی این کلمات بعد کافی واضح است: چه باید کرد؟ یک تمحیح بحث انگیز بر تحریف اکنون میستی است و اشتباه است اگر که به آن در پرتو هر نسبور دیگری نگریسته شود. (صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸)

در اینصورت فقط یک مغز متحجر میتواند در آن نوشته را مانند مفاتیح الجنان حفظ کند و جواب همه‌ی سئوالهای دهدهای بعد را در آن بیابد.

مسلمانان جواب همه‌ی سایل امروز را در قرآن جستجو میکنند چون معتقد به خاتم الانبیاء هستند. کسی که نفهمد حتی خود لنین در زندگی سیاسی خود پس از "چه باید کرد؟" در عمل و در نظر سایی از آنرا مورد تجدید نظر قرار داده است (به مقالات مکرر او درباره‌ی بوروکراتیسم پس از انقلاب رجوع کنید). کسی که نفهمد لنین بسیاری از سایل را در زمان خود نمیتوانسته ببیند و انبوهی از معضلات جنبش کمونیستی جهان هنوز مطرح نشده بودند، کسی که نداند پیدایش استالین از درون حزب لنین و پیدایش خروشچف از درون حزب استالین سئوالاتی را مطرح میکند و لزوم تغییرات و اتخاذ تدابیر جدید و اساسی را می طلبند، یا یک کمونیست مذهب است و یا یک مسلمان بی عافیت.

ما معتقدیم که مسالده‌ی چگونگی و روابط و روابط تشکیلاتی درون حزب کمونیست و ارتباط آن با سایر تشکلهای کارگری نظیر سندیکا و شورا باید با هر تحول، هر تجربه و هر تحلیل جنبش کارگری مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد. از تجارب در جهت غنا و تحول و تکامل و بر طرف کردن نواقص آن استفاده شود. آنچه توجه کرده‌ای که بهمین جهات ما بحث بوروکراسی و شورا و سندیکا نمیتوان

نیادهای کارگری را از سایل اساسی جنبش کمونیستی ایران میدانیم (گرچه در اینمورد بعد کافی جدیت خرج نداده‌ایم) و معتقدیم تنها زمانی که جنبش کارگری با آن حد از بسلوغ سیاسی نرسد که بتواند این سایل را بدون تعصب، بدون عوامفریبی و ملاحظات تنگ نظری نه‌ی فرقه‌ای حل کند، آینده‌ی روشنی در پیش نخواهد داشت و در همین ورته‌ی ندانم کاری و تکرار تجارب و شکست و باز از صفر شروع کردن خواهد ماند. آیا چند سازمان ایرانی را میشناسی که حاضر باشند به مسالدهای به اهمیت مسالده‌ی شورا و حزب به شیوه‌ای کمونیستی یعنی علمی و متعهدانه برخورد کنند؟ ما نیز مانند شو معتقدیم که سرکوب شوراها در شوروی از عظیم ترین اشتباهاتی بود که راه را برای "ابر قدرت" شوروی هموار کرد و دولتی که می با پشت مطابق آموزشهای اساسی مارکس رو به اضمحلال رود تبدیل به موجودی شد که حاکم بر تمام تشون زندگی تک تک شهروندان جامعه است. ولایت فقیه؟ زیاده نگفته‌ایم. تجسم قدرت ملکوتی بر زمین ناسوتی؟ هر چه هست مسلم است که اشتباهات و انحرافات اجتناب پذیر و اجتناب ناپذیر تواما کار را بحایبی رسانده است که دولت جامعه‌ی با مصالح کمونیستی از هر دولت بورژوازی ستاین وزن تر است.

مصاف...

از امروز نمیتوان محتوای مشخص نبردهای آینده، و اشکال مشخص این نبردها را تعیین نمود. صف بندی نیروهای اجتماعی هنوز بطور یقین مشخص نیست. هنوز جنگ با عراق ادامه دارد، و هنوز بدنه‌ی ارتش یکدست نیست. هنوز خمینی در رأس قدرت است. و ایسن در حالی است که نیروهای متخاصم در جامعه هیچیک تحمل یکدیگر را ندارند. عدم تثبیت حاکمیت و قدرت یابی نیروهای سیاسی مترقی علیرغم تمام سردرگمی های رایج، وجود نیروهای سیاسی وابسته به رژیم شاهنشاهی، انحصار طلبی مرتجعین و توطئه‌های پی در پی آنان، چشم اندازهای بورژوازی و ارتش برای کسب قدرت، وجود ملیتهای مختلف در جامعه با وجود اسلحه در میان مردم، مصاف شدیدی را بعنوان یک امکان جدی در آتی نه چندان دور طرح کرده است.

توضیح

مقالات بی امضاء نشریدی رهایی منعکس کننده‌ی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جبهه‌ی کلی منطبق با نظرات سازمان هستند، معهدا نمیتوانند در باره‌ی آن جزئیات مطالبات منطبق نظر همه‌ی اعضاء آن نباشد.

در حاشیه رویدادها

چگونه "استاد فارسی" غرب را دستپاچه میکند

برابر تهدیدهای اخیر ریگان، سران حزب حاکم چنان در سخنرانی‌ها به خودشان قوت قلب دادند که تردیدی باقی نماند که خیلی ترسیده و گرنه این همه جوشانده‌ی تقویت قلب برای چه؟

مخاطبان ندای "استاد جلال الدین فارسی" نه در میدان امام حسین که در واشنگتن بودند؛ سخت‌نگیرید و گرنه دست به دامان اغیار میشویم. احتمالاً "استاد" برای این عقیده است که چنین موضعگیری‌هایی در داخل کشور تأثیر اساسی ندارد. در یک راهپیمایی دیگر یا نثار چند ناسزا به هر دو ابر قدرت، موضوع مختومه تلقی خواهد شد. اما وی قضیه را دست‌کم گرفته است. بیانات او، مطلع بحر طویل‌های روزنامه‌ی میزان در مذمت تمایل به جنگ‌افزار و مستشار روسی شد. جناح بازرگان که کویی احساس کمبود شدید معمم میکند، از یادآوری پی‌پی داستان موسی صدر و اینکه عالم ربانی در لیبی هم پیمان شوروی مفقود شده نیز غافل نمی‌ماند.

در این لحظه، حزب جمهوری اسلامی - و دولت آن - در شرایطی بنظر نمیرسد که بتواند سیاست "نگاه به شرق" را بطور جدی مطرح کند. اما اگر افکار عمومی امریکا ریگان را وادار به موضعگیری‌های لفظی تندتری کند، نزدیکی به شوروی تهدیدی خطاب به غرب خواهد شد. در آن حالت، شاید "استاد جلال الدین فارسی" مامور تهیه "تثوری" این روش و ایراد چند سخنرانی "ناصری" دیگر شود.

سخنرانی "استاد جلال الدین فارسی" در روز هفتم دی ماه "در مراسم اربعین" ظاهراً قرار بود که لریزه بر پشت استکبار جهانی بیندازد، اما می‌شد برای سنجش استحکام خود سیاست "نه شرقی نه غربی" هم محکی بشمار آید. البته این حرف‌ها زده شده که رژیم ایران از هر کس و هر جا صلاح بداند جنگ‌افزار می‌خرد، به شرطی که وابستگی ایجاد نشود. تشخیص این نکته، البته، با زمامداران و بر پایه‌ی مصلحت‌بینی آنهاست و گرنه نوع کاملاً تازه‌ای از روابط گسترده‌ی نظامی که در قالبها مرسوم نگنجد هنوز ابداع نشده است.

در حالیکه دعوت‌های روحانیان جمهوری مسلمان نشین شوروی از روحانیان ایران پس از نخستین دیدار شهریور ۵۸ در شهر دوشنبه پذیرفته نشده است، دعوت به گفتگو با حکومت کودتایی افغانستان رد می‌شود، کنسولگری‌های شوروی در ایران دوتا یکی می‌شود و سفارتخانه‌ی آن کشور در تهران را در هم میکوبند، "استاد فارسی" پیشنهاد میکند که حکومت ایران با جای پای دولتهای کوبا، مصر ناصر و کره‌ی شمالی بگذارد و با گرفتن اسلحه‌ی پیشرفته از شوروی، "پوزه‌ی کشی‌سف امپریالیسم امریکا را در منطقه بخاک بمالد و آنگاه از پای بنشیند.

از چند عامل مهم انتخاب چنین موضعی، یکی میتواند ترغیب سوریه و لیبی برای ورود فعالانه‌ی ایران به عرصه‌ی مناسبات بین‌المللی باشد که اعلام پایه‌ریزی اصول سیاست خارجی فعال، بخشی از این برنامه‌ی تازه به حساب می‌آید. اما عزم زمامداران ایران برای پرداختن باین کار هر اندازه جزم باشد واقعیت مهم دیگری هم هست: تعیین می‌سوزان نزدیکی به شوروی در گرو تثبیت روابط با امریکا و غرب است. به بیان دیگر، ابتدا باید مشخص شود که دولت جدید امریکا تا چه اندازه رژیم ایران را جدی می‌گیرد و از آن پشتیبانی میکند. و تنها آن زمان است که دوری و نزدیکی به شوروی برای تکمیل چهار چوب روابط و تحکیم موقعیت رژیم بطور اساسی مطرح خواهد شد. جلسات شتابزده و جنجالی مجلس شورای اسلامی برای تعیین شرایط آزادی گروگانها این تلقی را به روشنی نشان داد: حتی شمار روزها در نوسازی روابط رژیم ایران و ایالات متحده اهمیت دارد. در

هفته‌نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی